



BAKI BEYNƏLXALQ
MULTİKULTURALİZM MƏRKƏZİ

BAKU INTERNATIONAL MULTICULTURALISM CENTRE

سرپرستار:

کمال عبدالله،

آکادمیسین، رئیس شورای حمایت‌کنندگان مرکز بین‌المللی
چندفرهنگ‌گرایی باکو

هینت تحریریه:

عیسی حبیب‌بیگلی (آکادمیسین)، آزاد محمداوف (پروفسور)، آصف حاجی‌یف
(پروفسور)، اوکتای صمداوف (دانشیار)، تلمان کاظم اوف (دانشیار)، قسمت
رستم‌اوف، صراف حسین‌اوف، روان حسن‌اوف

ویراستار فنی:

علیش میرزالی

مسئول نشر به زبان فارسی:

محسن نقی‌صوبلو

پشت جلد کتاب تصاویر مجسمه‌های کوچک ساخته شده توسط گوروش بابایف
مجسمه‌ساز آذربایجانی بر اساس بن‌مایه‌های داستانی کتاب دده قورقود
مورد استفاده قرار گرفته است

عکاس: احمد مختار اوف

ISBN: 978-9952-28-268-9

© BIMC, 2015



بر اساس برنامه تدابیر در نظر گرفته شده در دستور رئیس‌جمهور جمهوری آذربایجان مبنی بر برگزاری بزرگداشت ۲۰۰ امین سال نخستین ترجمه و نشر کتاب دده قورقود به زبان آلمانی مرکز بین‌المللی چندفرهنگ‌گرایی باکو این نوشته‌ها را به ۲۵ زبان ذیل تقدیم می‌نماید:

آذربایجانی	اودی	ترکی	کردی	یونانی
آلمانی	اوکراینی	چینی	فرانسوی	گرجی
آواری	ایتالیایی	خینالیقی	عبری	لزگی
ارمنی	تاتی	روسی	عربی	مجاری
انگلیسی	تالشی	ژاپنی	فارسی	هندی*

* در نظر داریم در آینده این کتاب به زبان‌های اسپانیایی، پرتغالی، اندونزیایی، هلندی، لهستانی، چکی، بلغاری و غیره نیز ترجمه و منتشر شود.



دستور رئیس‌جمهور جمهوری آذربایجان مبنی بر برگزاری بزرگداشت ۲۰۰ امین سال نخستین ترجمه و نشر کتاب دده قورقود به زبان آلمانی

سال ۲۰۱۵، ۲۰۰ سالگی به منصفه ظهور رساندن، انتشار و شناساندن شدن کتاب دده قورقود به دنیای دانش به وسیله فریدریش فون دیتس خاورشناس آلمانی است، کتابی که در صندوقچه سرمایه فرهنگی ملت آذربایجان جایگاهی استثنایی دارد و به جزئی ناگسستنی از هویت ملی معنوی میدل گشته است.

بررسی‌های زیادی بر روی داستان‌های دده قورقود در طول مدت گذشته انجام و گام‌های مهمی در راستای شکل‌گیری قورقودشناسی همچون یک بخش مستقل علمی برداشته شده است. برگزاری شکوهمند ۱۳۰۰ امین بزرگداشت کتاب دده قورقود در سطح بین‌المللی با نظارت یونسکو در سال ۲۰۰۰ سرآغاز مرحله جدیدی در تاریخ پژوهش این اثر تاریخی گشته است.

با در نظر گرفتن اهمیت اساسی داستان‌های دده قورقود در پاسداری و زنده نگه داشتن میراث ملی - فرهنگی و تربیت نسل‌های جدید با عرق آذربایجان‌گرایی، به هدف تأمین فعالیت سیماتیک قورقودشناسی بر اساس بند ۳۲ ماده ۱۰۹ قانون اساسی جمهوری آذربایجان دستور می‌دهم:

۱. وزارت فرهنگ و گردشگری جمهوری آذربایجان به همراه وزارت آموزش و پرورش جمهوری آذربایجان و فرهنگستان ملی علوم

آذربایجان، با در نظر گرفتن پیشنهادات مرکز بین‌المللی چندفرهنگ‌گرایی باکو، بنیاد دانش وابسته به نهاد ریاست جمهوری آذربایجان و سازمان نویسندگان آذربایجان باید برنامه فعالیت‌های مربوط به بزرگداشت ۲۰۰ امین سال نخستین ترجمه، نشر و شناساندن کتاب دده قورقود به جهان دانش به وسیله فریدریش فون دیتس خاورشناس آلمانی را آماده ساخته، جهت تصویب به کابینه وزرای جمهوری آذربایجان تقدیم نماید.

۲. کابینه وزرای جمهوری آذربایجان مسائل ناشی از این دستور را حل و فصل نماید.

الهام علی‌یف

رئیس‌جمهور جمهوری آذربایجان

شهر باکو، ۲۰ فوریه سال ۲۰۱۵



هاینریش فریدریش فون دیتس

(۱۸۱۷-۱۷۵۱)



با ارادت به فون دیتس...

در سال ۱۸۱۵ دیپلمات و خاورشناس سترگ آلمانی هاینریش فریدریش فون دیتس بخشی از کتاب دده قورقود داستان آذربایجانی (اوغوزی) را به زبان آلمانی ترجمه کرده است. فون دیتس در دوران خدمت خود به عنوان سفیر پروس در دولت عثمانی به گردآوری نسخه‌های دست‌نویس شرقی بسیار و مختلف همت گماشته و از میان آنها نسبت به این داستان علاقه‌مندی خاصی داشته بود. قهرمانان داستان و سوژه‌هایی که در آن به تصویر کشیده شده، وی را به یاد اساطیر یونان باستان می‌انداخت، زیرا تشابهات میان آنها و ویژگی‌های مشابه به اندازه کافی بارز بوده است. بدین رو او از میان بخش‌های مختلف دده قورقود باب کشته شدن تپه گوز توسط باسات را برای ترجمه مورد نظر جهت نشر برمی‌گزیند. شباهت بین باسات و اودوسئوس، تپه گوز و پولیفموس و همچنین توازن موضوع به فون دیتس این اجازه را می‌دهد که ساختار ادبی داستان دده قورقود را به سده‌های گذشته ببرد.

فون دیتس ترجمه خود را همراه با پیش‌گفتاری محتوی تحلیل تطبیقی ژرف در برلین منتشر می‌سازد. با این کار در سال ۱۸۱۵ معرفی داستان کتاب دده قورقود در عرصه علم جهانی اتفاق می‌افتد. پس از او دانشمندان ایتالیایی، روسی، ترکی، فرانسوی، آلمانی، آمریکایی و آذربایجانی راه فون دیتس را ادامه داده و گستره‌ای وسیع، پرمعنی، غنی و رنگارنگ از قورقودشناسی به وجود می‌آورند و به این ترتیب ۲۰۰ سال پشت سر گذاشته می‌شود.

در ۲۰ ماه فوریه سال ۲۰۱۵ الهام علی‌یف رئیس‌جمهور جمهوری آذربایجان دستور بسیار مهمی در ارتباط با ۲۰۰ امین سال این رویداد فراموش نشدنی به امضا رساند. این دستور ابراز سیاسی احترام و سپاسگزاری جانشینان خلف دده قورقود نسبت به روح فون دیتس دانشمند، خاورشناس نامور و یکی از معروفترین نمایندگان جریان رمانتیسم فیلولوژی آلمانی قرن ۱۹ بوده است.

بنابراین سال ۲۰۱۵ نه تنها برای آذربایجان بلکه برای فیلولوژی جهانی و برای قورقودشناسی جهانی به یک جشن تبدیل گشته است. این کتاب که به خوانندگان تقدیم می‌شود، شامل پیش‌گفتار فون دیتس نوشته شده به سال ۱۸۱۵ و یکی از دوازده باب کتاب دده قورقود - باب کشته شدن تپه‌گوز توسط باسات - که فون دیتس آن را انتخاب کرده بود، می‌باشد. با گذشت ۲۰۰ سال از اولین نشر برلین وجهه بالایی که دانشمند آلمانی در تمثال داستان دده قورقود به پتانسیل معنوی خلق آذربایجان بخشیده، هنوز نیز جایگاه حائز اهمیت خود را حفظ نموده است. ما امروز خوشحال و مفتخریم که ترجمه یک باب داستان نامیرای ما که در سیستم ارزش‌های بشری جایگاه ویژه خود را دارد، به همراه پیش‌گفتار بارزش فون دیتس به زبان‌های مهم جهان عرضه و انتشار می‌یابد. من مطمئن هستم این کتاب که به همت مرکز بین‌المللی چندفرهنگ‌گرایی باکو و بنیاد خلاقیت و نوآوری آذربایجان آماده گشته، هیجانی را که ۲۰۰ سال پیش قلب فون دیتس را به وجد آورد، آن را بار دیگر در قلب تمامی خوانندگان، فارغ از هر گونه وابستگی‌های ملی - مذهبی، به وجود خواهد آورد.

این دانشمند بزرگ در پایان پیش‌گفتار خود تحت عنوان مقایسه سیکلوپ تازه کشف شده اوغوز با سیکلوپ هومر چنین می‌نوشت: "این امر هرگز زحمتی بیهوده به حساب نمی‌آید. آنها که پس از ما از این زحمات استفاده خواهند برد، به خاطر روشن ساختن ابهامات و پیچیدگی‌های گذشته، از ما هرچند اندک ولی سپاسگزار خواهند بود." همانگونه نیز شد.

با احترام عمیق و ارادت فراوان به هاینریش فریدریش فون دیتس و همه قورقودشناسان

کمال عبدالله

هاینریش فریدریش فون دیتس

مقایسه سیکلوپ تازه کشف شده اوغوز
با سیکلوپ هومر

کتاب دده قورقود:
بیان باب کشتن باسات تپه گوز را

برلین ۱۸۱۵ / باکو ۲۰۱۵



هاینریش فریدریش فون دیتس

مقایسه سیکلوپ تازه کشف شده اوغوز
با سیکلوپ هومر

توسط هاینریش فریدریش فون دیتس پرلات و مشاور گروه
مأموریت مخفی

شهر هاله و برلین، ۱۸۱۵

زیر نظر کمیسیون کتابخانه خانه ایتمام شهر هاله



تپه گوز یا سیکلوپ اوغوز

از زبان تاتاری ترکی

در اولین صفحه نسخه دست‌نویس که من عنوان بالایی را از روی جلدش گرفته‌ام، چنین نوشته شده بود:

کتاب دده قورقود علی لسان طایفه اوغوزان

۱. معنی این نوشته "کتاب دده قورقود به زبان طایفه اوغوزها" می‌باشد. این فولیانت کوچک در کلیات نسخ دست‌نویس شرقی من شصت و یکمین آنها به حساب می‌آید. در کتابخانه سلطنتی درسدن هم یک نسخه دیگر از همان کتاب وجود دارد که حتی در اشتباهات هم با نسخه من کاملاً مطابقت دارد (خاطراتی درباره پائولوس، ص ۱۳، شماره ۸۶).

۲. آن عنوان مضمون کتاب را بیان نمی‌کند و تنها نام یک مؤلف ناشناس را نشان می‌دهد که این امر می‌تواند مشکلاتی را

برای خوانندگان به وجود آورد. به همین دلیل بیشتر آشنا ساختن خوانندگان با این نسخه دست‌نویس بسیار ضروری است.

۳. در دیباچه کوتاه نسخه دست‌نویس اینگونه گفته شده است:

در دوران نزدیک به زمان رسول علیه السلام (حضرت محمد (ص)) در یکی از خانواده‌های اوغوز شخصی به نام قورقود آتا ("آتا" معادل "دده" می‌باشد) به دنیا آمد. او تمامی نخستین افراد نسل اوغوزها را به خوبی می‌شناخت. هر آنچه که او می‌گفت، همان می‌شد. همه گونه اطلاعاتی از گذشته داشت. پروردگار متعال به قلب او الهام می‌نمود.

قورقود آتا چنین می‌گفت: سرانجام حکومت دوباره به دست گایا خواهد افتاد و کسی نخواهد توانست آن را از دست او بگیرد. در اینجا منظور حکمرانی نسل عثمانی است که تا آخرالزمان ادامه خواهد داشت و امروز نیز برقرار است.

او اندیشه‌های بسیار زیاد دیگری نظیر این نیز داشته است. قورقود آتا همه مشکلات و مسائل اوغوزها را حل می‌کرد. هر آنچه او می‌خواست، اتفاق می‌افتاد. اوغوزها هیچ کاری را بدون مشورت با قورقود آتا انجام نمی‌دادند. هر چه می‌گفت، می‌پذیرفتند و بر اساس سخنان او حرکت می‌کردند.

۴. از اشارات او به نسل عثمانی چنین برمی آید که این دیباچه در زمان به قدرت رسیدن سلسله عثمانی نوشته شده است اما در اینجا می توان اینگونه برداشت نمود که دده قورقود در دوران پیش از برپایی سلسله عثمانی یعنی دوران حضرت محمد (ص) زندگی کرده است. من در کتاب *اوغوزنامه* خودم، حقیقتی را که از این مسئله برمی آید، نوشته ام: او نمی تواند قبل از قرن نهم زیسته باشد. اما من قبل از سخن گفتن درباره مضمون کتاب می خواهم درباره نکاتی که با این موضع در تضاد هستند، بحث کنم.

۵. آنچه در مقدمه آمده، کلمات پندآموز دده قورقود می باشد. سرآغاز آن بدین گونه است: چنانچه پروردگار را نخوانی، کارت درست پیش نمی رود. این پندها در نسخه دست نویس من یک صفحه و نیم جای می گیرد. اینگونه به نظر می رسد که این کلمات پندآموز حتی اگر شامل تمامی پندها نباشد ولی بیشتر همانند *اوغوزنامه* از سوی شخص ثالثی بدون هیچگونه تغییراتی به آن افزوده شده است.

۶. ابتدای اصلی کتاب دده قورقود می تواند فقط با اولین جمله در صفحه دوم آغاز گردد.

دده قورقود گفته، ببینیم خان من چه گفته است:

دهان گشوده خداوند قادر بالای سرمان را می ستایم و غیره

۷. دده قورقود پس از ستایش پروردگار در نعت حضرت محمد و علی می‌گوید. همه کتب محمدیان معمولاً بدینگونه شروع می‌شود. تنها مؤلفان غیرمنسوب به دین فارس‌ها بدون ذکر نام خلیفه علی (ع) بر خاندان حضرت محمد (ص) و پیشینیان او درود می‌فرستند. از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که نگارنده یا گردآورنده حنفی و عثمانی نبوده است. تا چه برسد به دده قورقود، همانگونه که در کتاب *اوغوزنامه* نشان داده‌ام، منسوبیت او به دین فارس‌ها منطقی‌تر به نظر می‌رسد.

۸. پس از مدح و ستایش، در صفحه دوم خصوصیات زنان از سوی اوزانی معلوم با عنوانی خاص همراه با یکسری یادداشت‌ها بیان شده و تا صفحه سوم ادامه می‌یابد.

۹. پس از آن ۱۲ حکایت تاریخی پی در پی با عناوین زیر آمده است: اول حکایت بوغاج خان، دوم حکایت به یغما رفتن خانه سالور قازان و دو حکایت آخر: یازدهم رها شدن سالور قازان از اسارت و دوازدهم حکایت یورش داش اوغوز علیه ایچ اوغوز.

در تمامی این حکایات از رشادت‌ها و حوادث اتفاق افتاده برای خان‌های اوغوز و یا از جنگ آنها در مقابل یونانی‌های ناشناس در سواحل آسیایی دریای سیاه سخن گفته می‌شود. به طور کلی نمی‌توان این اطلاعات را منبع مهمی برای تاریخ اوغوزها به شمار

آورد. در اینجا تنها یادداشت‌های به جا مانده از خاطرات خصوصی خانوادگی آب و تاب داده شده یافت می‌شود.

۱۰. قبل از هر چیز پیش از صحبت درباره مؤلف باید متذکر شوم که در سراسر کتاب نمی‌توان برای نتیجه‌گیری درباره دوره‌های وقوع حوادث جداگانه به طور قاطع به یک بازه زمانی مشخص رسید. در نگاه اول می‌توان اینگونه برداشت کرد که همه وقایع در دوران دده قورقود به وقوع پیوسته است ولی او هیچ چیزی را از نام خود نقل نمی‌کند. او در جاهای مختلف تنها برای اندرزگویی و غالباً در انتهای وقایع برای دعای خیر در حق اوغوزها ظاهر می‌شود و این دعا و پندها *اوغوزنامه* نام گرفته است.

این دعاهای خیر در پایان هفت حکایت مختلف تکرار می‌شود و هیچ نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود. کلمه *اوغوزنامه* را در اینجا نمی‌توان تحت عنوان کتاب اوغوز یا تاریخ اوغوز ترجمه نمود بلکه برعکس می‌بایست آن را نوشته‌های الحاقی بر داستان اوغوزها و یا نوشته‌ای درباره اوغوزها نامید. در صورت کامل بودن هر یک از حکایت‌ها این امکان به وجود می‌آمد که بتوان این کتاب را *تاریخ اوغوز* نام نهاد اما در این حکایت‌ها دده قورقود تنها پس از رخ دادن یک واقعه مشخص همچون شخص ثالثی به بیان آن می‌پردازد و تنها به ستایش و دعای خیر محدود می‌گردد.

به احتمال فراوان تکرار پی در پی کلمه / اوغوزنامه موجب اتخاذ چنین نامی برای کل کتاب شده است. گمان می‌رود صاحب قبلی کتاب به دلیل وجود دعاهای خیر دده قورقود در جای جای کتاب آن را در اولین صفحه کتاب دده قورقود نام نهاده است. من چندین بار تأکید کرده و به اثبات رسانده‌ام که ساکنان خاور نزدیک در ارائه اطلاعات ادبی خود هیچگاه دقیق نبوده‌اند. بطور کلی بر اساس دلایل ذکر شده می‌توان به این نتیجه رسید که کتاب از سوی شخص ثالث ناشناسی گردآوری شده است. مؤید این فرضیه آن است که حوادث نقل شده واضح و آشکارا مربوط به دوران کاملاً متمایز از یکدیگر است. چون وقایع مربوط به یونانیان در ساحل دریای سیاه و یورش داش اوغوز علیه ایچ اوغوز در دورانی ماقبل‌تر از وقایع مربوط به دوران شکل‌گیری موجودیت اوغوزها یعنی تقریباً چند هزار سال قبل از آن رخ داده است و دده قورقود نمی‌توانست هیچ مشارکتی در اینجا داشته باشد. این تناقض در مقدمه مذکور کاملاً هویداست: به جای آنکه در آنجا نوشته شود که دده قورقود آخرین افراد اوغوزها را می‌شناسد، نوشته شده است که او اجداد سه هزار ساله نخستین اوغوزها را می‌شناسد.

۱۱. تمامی این موارد بر اساس حکایت هشتم که من در اینجا ارائه می‌نمایم، تأیید می‌شود. در آن اینگونه آمده است:

معنی این نوشته چنین است: [دده قورقود] باب "کشتن باسات تپه گوز را" را بیان می‌کند.

تپه گوز از نظر جثه و قدرت به صورت شخصی عظیم‌الجثه با یک چشم بر روی پیشانی به تصویر کشیده می‌شود. از نظر لغوی تپه گوز به معنای دیو تک چشم و یا شخصی که چشم او بر روی سرش قرار دارد، می‌باشد و به خاطر همین چشم این نام به او اطلاق می‌گردد. همین موجود نزد یونانی‌ها سیکلوپ نامیده می‌شود، خصوصاً آنکه از هر جهت به سیکلوپ هومر شباهت دارد و نسبت به بقیه سیکلوپ‌ها اطلاعات بیشتری در اختیار ما می‌گذارد.

۱۲. ولی به زودی خواهیم دید که سیکلوپ اوغوز از سیکلوپ یونانی‌ها گرفته نشده، بلکه خود یونانی‌ها آن را از اوغوزها اخذ نموده‌اند. اگر سیکلوپ یونانی به دوران قدیم مربوط باشد، تپه گوز اوغوزها همانگونه که در اینجا ذکر شد، آنقدرها تازه نیست که معاصر دده قورقود به حساب آید. چون دده قورقودی در این باب برای مذاکره و رفع دشمنی نسبت به اوغوزها نزد تپه گوز فرستاده نمی‌شود. وی در اینجا بدین دلیل ظاهر می‌شود که پس از کشته شدن تپه گوز به دست باسات نغمه‌های شاد بسراید و دعا‌های

خیر بگوید. از سوی دیگر در باب نخست از اوغوزخان، اجداد اوغوزها صحبت به میان می‌آید. همچنین دیگر بیک‌های اوغوز به‌خصوص آروز قوجا پدر باسات، قهرمان همین باب که سیکلوپ را کشت، به عنوان معاصرین دده قورقود نشان داده می‌شوند. این امر نیز دلیل تازه‌ای است بر اینکه دده قورقود از سر ذوق مؤلفین به دوره قدیم برده شده است. زیرا به دلیل آن که اطلاعات مربوط به وجود تپه گوز اوغوز و نیز سیکلوپ یونانی به شکل روایت بوده است، هر چه قدر درک و توضیح آن سخت بوده باشد، باز هم می‌توان گفت که آنها از یک ریشه تاریخی قدیمی مشترک برخوردار بوده‌اند.

۱۳. هیچ دلیلی برای تشکیک من نسبت به زندگی شخصی به نام دده قورقود وجود ندارد اما بر اساس سخنان بیان شده در دیباچه مذکور و دیگر دلایل به اثبات رسیده و همانگونه که در *اوغوزنامه* نشان داده شده، او با اوغوزهای بعدی که حکومت را از دست پدران خود به زور گرفته‌اند، در یک دوره زندگی کرده است. من به خاطر طول عمر زیاد دده قورقود به میزان زیادی بر این باورم که او اندرزگویی عاقل برای اوغوزهای خود بوده و آنها را می‌ستوده است و اطلاق لقب بابا، دده یا آتا به وی این موضوع را اثبات می‌نماید. من همچنین اطمینان دارم که وی اطلاعات قدیمی بسیاری را که از آبا و اجداد به جا مانده بود،

می‌دانست که آن را برای معاصرین خود نقل نمود و یا به شکلی کاملاً متفاوت با حال حاضر از خود بر جای گذاشت و رفت. همانگونه که می‌دانیم ضرب‌المثل‌ها و مجموعه قوانینی که از دوران اوغوزخان به بعد در میان طایفه رایج بوده، اولین بار به وسیله دده قورقود گردآوری شده و در *اوغوزنامه* نوشته شده است ولی حتی با در نظر گرفتن تمامی دگرگونی‌های دوره‌های مربوط به شرق غیرممکن است که بتوان حتی فرض نمود دده قورقود خود را شاهد حوادث دو هزار سال قبل دانسته و یا خود را معاصر شخصیت‌های زیسته در آن دوران به حساب آورده باشد. من اطمینان دارم که همین کتاب بر اساس مکتوبات یا معلومات شفاهی دده قورقود توسط شخص ثالثی به قلم کشیده شده و دده قورقود حتی اگر با آنها در یک دوره زندگی نکرده ولی در میان کهنسالان به عنوان یک پیشکسوت برای اوغوزهای جوان مورد احترام و ستایش بوده است. آنچه مرا مطمئن می‌سازد، آن است که دده قورقود هیچ جایی شخصاً از خود سخن نمی‌گوید و همواره در نقش یک ناصح و همانند فردی دعاگو ظاهر می‌شود. با این حال عدم وجود اطلاعات درباره مؤلف اصلی و دوران زندگی گردآورنده کتاب نباید در قدیمی بودن آن هیچ شک و شبهه‌ای وارد سازد زیرا من حداقل با یک نگاه به مقدمه کوتاه درباره به وجود آمدن سلسله عثمانی می‌توانم این موضوع را به اثبات برسانم.

این امر تنها به اختلاط زبان تاتاری ترکی بر نمی‌گردد بلکه با به‌کارگیری اسلوب ناهمگون و گستاخانه توسط مؤلف ثابت می‌شود. چون هر دوی آنها یعنی به‌کارگیری ناهمگونی و گستاخی در اسلوب نگارش از دوران امپراطوری عثمانی کهن‌تر است. بدون شک پس از بیان نظراتم درباره زبان اوغوزی دلیل چنین نامیده شدن این کتاب از سوی یک عثمانی در پشت اولین صفحه بسیار واضح‌تر خواهد گشت.

۱۴. این زبان چیزی نیست جز زبان تاتاری ترکی که در مقدمه/اوغوزنامه تصویر نموده‌ام (خاطرات آسیا، جلد اول، صص ۱۶۵، ۱۶۶). اوغوزها طایفه‌ای بودند که از آمیزش ترک‌ها و تاتارها به وجود آمده‌اند زیرا اوغوزخان نوه مغول این دو ملت را یکجا تحت حاکمیت خود گردآورده بود (همان‌جا، ص ۱۵۳).

بسیار بعدتر پس از مرگ اوغوز در طوایف او بدون شک تغییرات زیادی رخ داده است. از بخشی از آنها طایفه جدیدی شکل یافته، بخشی دیگر نیز نام خود را تغییر داده که این نیز بعدها منجر به ایجاد گویش‌های جدیدی شده است اما نسل قدیم اوغوز به راه راست خود ادامه داد. طایفه‌هایی نیز بوده‌اند که تحت نام اوغوزها زبان‌های خود را حفظ نموده و از نسلی به نسل دیگر انتقال داده‌اند. در اینجا از دوران ارطغرل پدر عثمان اول، بانی سلسله عثمانی که تا کنون نیز ادامه یافته است، سخن به میان می‌-

آید. برای اثبات این امر من با استناد به تاریخ نویسان بیزانس می-
توانم بگویم ریشه نخستین حاکمان آنها به دوزآلپ از نسل اوغوز
می‌رسد. پسر او اوغوزآلپ (وی را سلیمان نیز می‌نامند) که حاکم
طایفه اوغوز بود، به مبارزه با یونانی‌ها می‌پردازد و در مدت
زمانی کوتاه صاحب حکومتی قدرتمند می‌گردد. در دوره ارطغرل
پسر اوغوزآلپ، اوغوزها در داخل تاوریا سرزمین‌های بسیاری
را فتح کردند. سرانجام پسر او عثمان، نام خود را بر روی سلسله
می‌نهد (اشتریتزر، یادداشت‌ها، جلد سوم، صص ۵۳۱-۵۳۳).
اطلاعات گردآوری شده توسط دو ژین از شرقی‌ها نیز با این‌ها
مطابقت دارد. او اثبات می‌نماید که غوزهای ترکمان همان
اوغوزها بوده‌اند. گروهی چند از آنها به اروپا رفته و به عنوان
اوزها شناخته شدند. یقیناً این اوزها از کشور اوزیا آمده و از
سوی بیزانسی‌ها به قفقاز رانده شده‌اند (اشتریتزر، یادداشت‌ها، جلد
سوم، ص ۸۰۷). آن ترکمان‌ها نیز سلجوقیان را از جایشان رانده
و خود در آنجا سکنی یافتند. پس از این جابه‌جایی آنها در سال ۶۱۱
هـ. ق (۱۲۱۴ م) تحت رهبری سلیمان شاه پدر بزرگ عثمان اول
مذکور، اولین یورش نظامی خود را به آسیای صغیر انجام دادند
ولی از سوی مغول‌ها به عقب رانده شده و به آذربایجان آمدند.

در سال ۶۱۶ هـ. ق (۱۲۱۹ م) همین سلیمان شاه با ارتش
۵۰۰۰ نفری دوباره به آسیای صغیر هجوم آورد و در فرات

درگذشت. پسرش ارطغرل در ایکونیوم کشور سلجوقیان حکومت خود را تثبیت نمود. او در سال ۶۸۰ یا ۶۸۷ هـ. ق (۱۲۸۱ یا ۱۲۸۷ م) درگذشت و پسرش عثمان اول وارث او گردید (دو ژین، تاریخ هون‌ها و ترک‌ها، جلد چهارم، ص ۳۵۳). از همه این‌ها آشکار می‌شود که حقیقتاً ارطغرل زبان اوغوز را به کشور سلجوقیان آورده است ولی دوستان قدیمی من رایس و رشید افندی که تاریخ‌دانان خوبی می‌باشند، یکبار مرا شفاهاً مطمئن ساختند که عثمان به هنگام اشغال سرزمین‌ها برای تحکیم پایه‌های سلطنت، در اطراف خود ۲۰۰۰ ترکمان یا اوغوز به همراه داشت. از اینجا چنین نتیجه می‌گیریم که زبان اوغوز نمی‌توانست زبان حاکم باشد زیرا زبان سلجوقیان که زبان ترکی نام داشت، زبان حاکم در آسیای صغیر بود. در عین حال در محاوره به هر دو زبان، ترک و اوغوز، همدیگر را به آسانی می‌فهمیدند. همانگونه که هم اکنون روس‌ها و لهستانی‌ها می‌توانند با همدیگر صحبت کنند. بنابراین مفهوم زبان اوغوزی از بین می‌رود و از این پس برای عثمانی‌ها مفهوم زبان ترکی جایگزین می‌شود.

همانگونه که عثمان نام خود را برای طوایف مختلفی که پیروان و وارثان او بودند، به جا گذاشت و همانگونه که خانواده مهاجر از ترکمنستان به نام سلجوق برای غارت طوایف دیگر، نام خود را بر طایفه خود نهاد. اگر صحبت بر سر همین کتابی باشد

که به زبان اوغوزی به قلم کشیده شده، در آن صورت با در نظر گرفتن شرایط آن دوره به راحتی می‌توان گفت این کتاب بسیار ماقبل‌تر از دوران عثمان اول تألیف شده است.

۱۵. باید با مضمون داستانی که موضوع مورد بحث این مقاله می‌باشد از نزدیک آشنا شویم زیرا آنسوتر از کشور اوکسوس یعنی در آسیای غربی در میان اوغوزها روبرو شدن با یک سیکلوپ، موجودی خیالی که تا کنون تنها در یونان قدیم آن را جستجو می‌کردند، می‌تواند برای هر کسی بسیار تعجب‌آور بوده باشد.

۱۶. یونانی‌ها از سه نسل تپه گوز که بر روی پیشانی چشم گرد دارند، صحبت به میان می‌آورند. آنها نام خود را از یک چشم گرد و بزرگ که در وسط پیشانی داشته‌اند، گرفته‌اند. آنها را به صورت هیولاهای عظیم‌الجثه همچو پولیفموس که می‌توانست چوب بسیار بزرگتر از طولانی‌ترین دکل ۲۰۰ فوتی را بر روی دست بلند کند، تصور می‌کنند. آن مخلوقات را همچون انسان‌های وحشی و نامتمدن مجسم می‌سازند. از همین جا عبارت "زندگی سیکلوپ‌گونه" یعنی عدم پایداری به قانون، رسم و رسوم و دین در زندگی به ضرب‌المثلی تبدیل شده است. این ویژگی‌های عمومی مختص همه سیکلوپ‌هاست.

۱۷. نسل اول سیکلوپ‌ها به آرگئس، برون‌تس و استروپس اختصاص دارد. بر اساس گفته‌ها آنها را سولوس از همسر خود زمین به وجود آورده است. این‌ها خدا نبوده‌اند ولی شبیه خدایان به حساب می‌آمدند. آنها از طرف پدرشان سولوس دست و پا بسته به تارتاروس جهنم انداخته شدند ولی ژوپیتر آنها را آزاد ساخت تا برای او رعد و برق درست کنند. آنها همچون بردگان در خدمت ولکان بودند و در جزیره لوپارا کارگاه‌های خود را داشتند. آنها به دلیل درست کردن رعد و برق به دست آپولون کشته شدند.

۱۸. ما کاری به سیکلوپ‌های میفولوژیک نداریم. همچنین هیچ کس نمی‌داند چه فکری درباره آنها بکند. آنها از سوی شاعران یونان همچون نام خشک باقی مانده به کار گرفته می‌شدند. بعدها شاعران روم هر گونه که خواستند، همانگونه نیز از نام آنها استفاده نمودند که این امر در نوشته‌های آنها بسیار ملال‌آور به نظر می‌رسد. بدون شک در این میان روایاتی واقعی وجود دارد که نخستین ساکنان یونان از شرق آورده‌اند یا نسل‌های بعدی آنها از سرزمین‌های شرقی آنها را گرد آورده‌اند ولی بخشی از این روایات به دلیل تغییر نام، بخشی به خاطر تعویض عبارات زبان یونانی و بخشی به خاطر ذوق خود نویسندگان با اضافات بی‌پایه و بی‌اساس و نیز تحریف‌ها، نامفهوم مانده‌اند. بنابراین اگر بخواهیم حوادث گذشته و شخصیت‌های قدیمی را که به روایت تبدیل

شده‌اند، به همان صورت اولیه‌شان بازگردانیم، چیزی نیست جز زحمت بی‌فایده. بنا بر یادداشت‌های ماکروبیوس و سیسرون، این کار را باید بگونه‌ای انجام داد که این غول‌های ترسناک به دور از هر نوع زندگی عادی و نرمال نشان داده شوند و چنین تصویری ایجاد شود که بعدها خدایان خواسته‌اند که آنها را از جایشان بیرون کنند.

۱۹. نسل دوم سیکلوپ‌ها افرادی هنرمند در ساختن سازه‌های غول‌پیکر می‌باشند. بر اساس گفته‌ها در کشور آرگوس شهر واقعی تیرنیف وجود داشت که پرائوتوس همراه با هفت سیکلوپ فراخوانده شده از لیکیه آن را ساخته بود. کوچکترین سنگ‌های دیوارهای اطراف این شهر می‌بایست توسط چند حیوان حمل گردد. کارهای مربوط به دیوارکشی شهر موکنای نیز می‌تواند به وسیله آنها صورت پذیرفته باشد. استرابون تأکید دارد که سه لابیرننت غارهای نزدیک نافلیو نیز کار سیکلوپ‌هاست. از این رو هنگام دیدن کاری حیرت‌آمیز و تعجب‌برانگیز آن را سیکلوپ‌بازی می‌خوانند. درباره چنین آدم‌هایی نه از زشتی آنها حرفی زده می‌شود و نه از یک‌چشمی آنها. لازم است آنها را سیکلوپ‌هایی می‌فولوژیک که تنها از جهات عمومی با غول‌های واقعی مشابهت دارند، در نظر گرفت:

قدرت - *Roburque et vires et doli erant in operibus*

مردانگی و حیله‌گری در کار نمایان می‌شود

۲۰. در اینجا لازم است آلبان‌های ساکن میان ایبریای غربی و شرق دریای خزر را مد نظر قرار داد. زیرا به خاطر آنکه قد بلندی داشته و به کشاورزی و دامداری مشغول بوده‌اند، به آنها افراد خوگرفته به زندگی سیکلویی اطلاق می‌شد. چون سیکلورها آدم‌خوار به حساب می‌آمدند، سکاها را هم که در شمال می‌زیستند، سیکلور می‌نامیدند زیرا آنها به آدم‌خواری متهم بودند.

۲۱. نسل دوم سیکلورها یک تصور عمومی است و حقیقی نمی‌باشد. بیشتر آنها نزد ما از خود به عنوان انسان‌ها و طوایف حقیقی نام بر جای گذاشته و رفته‌اند. در این میان تنها یک موجود زنده می‌تواند با اوغوزها قابل مقایسه باشد که این کسی نیست جز سیکلور هومر به نام پولیفموس.

دیگر سیکلورها ساکن تریناکریا و یا ساکن جزیره سیسیلی را می‌توان به نسل دوم سیکلورها مربوط دانست زیرا برخی از آنها نه از جانب هومر به میزان لازم به تصویر کشیده شده و نه زشتی و کریه بودن آنها از جانب نویسندگان قلم زده شده است.

قبل از هر چیزی باید گفت که تمامی اطلاعات قدیمی درباره سکنه نخستین بودن سیکلورها سیسیلی در جزیره و تخمیناً

۱۰۰ سال پس از فالج از ایتالیا به اینجا آمدن آنها و بعدها به عنوان ساکنان اولیه شمرده شدن آنها از سوی پونیکیرها با هم مطابقت دارد زیرا آنها در اطراف خلیج لیلیبئیش کنار کوه اتنا که غرشکنان در حال آتشفشان بود، سکنی یافته بودند. در اینجا نیز ادعای اشتغال آنها به آهنگری به میان آورده می‌شود. بنابراین این نوع سیکلوپ‌ها را می‌توان همچون خدمه‌های آهنگر ولکان نشان داد. درباره ظاهر آنها آنچه باید بدانیم، آنست که این سیکلوپ‌ها بسیار عظیم‌الجثه بوده‌اند و در شباهت آنها با اسکلت‌های یافته شده در گورهای مختلف هیچ جای بحثی نمی‌ماند و این حداقل به ما فرصت می‌دهد که سیکلوپ‌های نسل دوم همان را بشناسیم. محل سکونت آنها صخره‌های سیکلوپوم سکوپولی بوده که در حال حاضر فاراقلینونی نام دارد. در سواحل شرقی وال دی دنمونه که از شمال به کاتانیا نزدیک می‌باشند، سه صخره از این دست وجود دارد.

۲۲. حال ببینیم این دو سیکلوپ - اوغوزی و هومری در کجا با یکدیگر مطابقت دارند و در کدام تفصیلات، هومر به طور کامل سکوت می‌کند زیرا در اینجا ما درباره تپه گوز بسیار بیشتر از دانسته هایمان درباره پولیفموس فرا می‌گیریم.

۲۳. (۱) یک چوپان اوغوز (در گذشته‌های دور انسان محترمی به حساب می‌آمد) روزی از روزها بر سر چشمه‌ای که پریان در

آنجا گرد هم جمع می‌شدند، می‌آید و به یکی از آنها تجاوز می‌کند. پری پسری به دنیا می‌آورد که این پسر هیولایی می‌شود که در پیشانی یک چشم دارد و بدین جهت وی را "تپه گوز" می‌نامند.

۲۴. هومر خود، پولیفموس را پسر نپتون می‌شمارد و درباره منشأ او هیچ اطلاعاتی نمی‌دهد. برخی او را حاصل آمیزش نپتون با نیمف توسا یا با آمفیتريت و برخی دیگر او را حاصل ارتباط ائلاتوس با نیمف اشتیلبه یا با آمینونه می‌دانند. در حقیقت پسر ائلاتوس از آرگونوت‌هاست و همچون دیگران او نیز باید آدمی بود که در کشتی گوشه‌ای برای زندگی داشته باشد.

۲۵. از نظر ریسی (ص ۵۱) دلیل تک‌چشمی سیکلوپ‌ها را در حفاظت از خود، پابیدن اطراف، تشخیص وضعیت، حمله به همسایگان و غارت آنها دیدن یک مجاز است. این برداشت هیچ منطقی نیست. درست یا غلط هر دو سیکلوپ از آن جهت تک‌چشم معرفی می‌شوند که بعد بتوانند از آن محروم ساخته شوند. ریسی مجدداً می‌افزاید که بنا به اظهارات بسیاری از شاهدان، انسان‌های تک‌چشم نیز وجود داشته‌اند. این که این مطلب تا چه حد می‌تواند صحیح باشد به ما ارتباطی ندارد چرا که این‌ها سیکلوپ‌های مورد بحث ما نیستند.

۲۶. (۲) تپه گوز، پسری که پس از زاییده شدن از یک مادر پری، قنذاق پیچیده به حال خود رها شده بود، توسط بیک‌های

او غوز در کنار چشمه پیدا می‌شود. یکی از آنها به نام آروز قوجا او را برمی‌دارد تا با پسر خود باسات در کنار هم تربیت نماید. ولی دایه‌هایی که برای شیردهی او گماشته شده بودند، در مقابل شیر خوردن قوی او تاب نیاورده و می‌میرند. مجبور می‌شوند به او به گونه‌ای دیگر غذا بدهند. او بزرگتر که می‌شود شروع به خوردن بینی و گوش‌های همبازی‌ها و پسران دیگر می‌کند. به همین دلیل از خانه رانده می‌شود.

۲۷. در داستان پولیفموس هومر و دیگران به این دوره از زندگی هیچ گونه اشاره‌ای نمی‌شود.

۲۸. (۳) پس از رانده شدن تپه گوز از سوی اوغوزها، مادرش نزد وی می‌آید و حلقه‌ای در انگشت او می‌نهد تا به کمک آن از زخم شمشیر و تیر در امان بماند. او با اعتماد به نفس در قره‌داغ که معنی‌اش "کوه سیاه" می‌باشد، سکنی می‌گزیند و با غارتگری زندگی می‌گذراند.

۲۹. در داستان پولیفموس هیچ چیزی در مورد مصون ماندن از زخمی شدن نوشته نشده است. وجه مشترک خصوصیات عمومی تپه گوز با او، زندگی در قله کوه و زندگی بی‌قانون سیکلویی داشتن است.

۳۰. از نظر پلاتو انسان‌ها از آغاز به دلیل ترس از طوفان و سیل در بلندترین نقطه کوه زندگی می‌کردند و به همین دلیل نیز سیکلوپ‌ها را بر سر کوه نشانده‌اند ولی بر عکس حوادث، بعدها در دشت‌ها و سرانجام در ساحل دریا سکنی گزیدند. علت سکنی گزیدن سیکلوپ‌ها در کوه‌های دور از دسترس را باید در نوع زندگی وحشیانه آنها و در دفاع بهتر در مقابل تعقیب انسان‌ها کنکاش نمود.

۳۱. (۴) تپه گوز برای تغذیه، انسان‌ها و حیوانات را می‌دزدد و می‌خورد. اوغوزها برای نابودی او هفت بار متحد می‌شوند ولی هر بار مغلوب می‌گردند. او با درختی شبیه دکل یونانی‌ها که از زمین می‌کند و درمی‌آورد، ۵۰-۶۰ نفر را می‌کشد. تیرکمان، شمشیر و نیزه بدون تأثیر بر او بر روی بدنش می‌شکنند.

۳۲. پولیفموس در معرض چنین حملاتی قرار نگرفته بود. برعکس او برای تمامی ساکنان جزیره تریناکریا همچو یک دوست به تصویر کشیده شده است. همچنین اولیس و یارانش جرئت انجام چنین حرکتی را نداشته‌اند.

۳۳. ولی اوغوزها نمی‌دانند چه حرکتی را در مقابل تپه گوز انجام دهند. اوایل وی برای غذا روزی ۶۰ نفر درخواست می‌کند ولی به ۲ نفر و ۵۰۰ رأس گوسفند وعده داده شده از اوغوزها

راضی می‌شود. علاوه بر این برای سرخ کردن آدم‌ها و گوسفندان ۲ اوغوز نیز باید به او به عنوان آشپز داده می‌شد.

۳۴. (۵) در نوشته‌های هومر چیزی غیر از تغذیه دائمی پولیفموس با گله‌های بی‌شمار گوسفند و بز، خصوصاً خوردن شیر، پنیر و شراب و نان مشخص نمی‌شود. تنها آمده که اودوسئوس وقتی با دوازده همراه خود به غار پولیفموس آمد، او آرزو می‌کرد صبح و شب دو همراه را بدون منتظر ماندن برای سیخ کشیدن و سرخ شدن، به صورت خام بخورد.

۳۵. (۶) توافق به جا آورده می‌شود تا زمانی که نوبت دوباره به پیرزنی می‌رسد که اولین پسر خود را به تپه گوز داده بود و اکنون دومین یعنی آخرین پسرش را باید روانه می‌کرد. این زن به باسات که مدتی با تپه گوز بزرگ شده و اوائل از شیر ماده تغذیه شده بود، شکایت می‌برد. باسات علی‌رغم تلاش پدر، مادر و همه بیک‌های اوغوز به منظور جلوگیری از این کار غیرممکن، تصمیم می‌گیرد تا اوغوزها را از این بلا نجات دهد. با مسلح شدن به تیرکمان و شمشیر به صخره محل سکونت تپه گوز می‌رود. بیهوده تیر پرتاب می‌کند و تپه گوز او را گرفته به غار می‌برد تا شب او را به سیخ بکشد و بخورد.

۳۶. زمانی که پولیفموس در غار نبود، اودوسئوس همراه با یاران خود برای تفریح به جزیره تریناکریا به غار پولیفموس

می‌روند. ابتدا کسی نسبت به سیکلویپ نیت بدی نداشت. ویژگی مشترک باسات و اودوسئوس آن است که هر دو در غار اسپر نگه داشته می‌شوند و مجبورند فقط برای خلاصی راهی بیابند.

۳۷. (۷) باسات پس از روی آوردن از حمله به دفاع و مطلع شدن از خدمتکاران تپه گوز درباره آنکه او را تنها می‌توان از طریق چشمش زخمی نمود، خنجرش را برای سوزاندن چشم تپه گوز همانند سکه در آتش تفته می‌کند و وقت این کار را زمان خواب رفتن او در نظر می‌گیرد. تپه گوز به گونه‌ای نعره می‌کشد که صدای پژواک آن در کوه‌ها طنین‌انداز می‌گردد.

۳۸. ما در اینجا میان اودوسئوس و باسات شباهتی دیگر نیز مشاهده می‌کنیم که آن نیز عبارت است از: سوزاندن یک چوب زیتون در آتش به هنگام ماندن در غار و فرو کردن آن به هنگام خواب به چشم پولیفموس و نعره سیکلویپ که صخره‌ها را درمی‌نوردد.

۳۹. آنچه در داستان تپه گوز و پولیفموس توجه را جلب می‌کند، آن است که هر دوی این‌ها چشمانشان پس از سوزانده شدن درآورده شده و غیر از اولین دردی که آنها را به نعره وامی‌دارد، هیچ چیز دیگری آنها را نمی‌آزارد.

۴۰. در داستان پولیفموس این سؤال به وجود می‌آید که چرا اودوسئوس او را نمی‌کشد و تنها او را از بینایی محروم می‌کند. هومر خود چنین جواب می‌دهد: چون اودوسئوس و همراهانش نمی‌توانند تخته سنگ بزرگ دهانه غار را تکان دهند، پولیفموس باید زنده می‌ماند. در دهانه غار تپه گوز چنین تخته سنگ بزرگی وجود نداشت ولی به دلیل آنکه زخمی کردن تپه گوز تنها از طریق چشم او امکان پذیر بود، باسات برای زنده نماندن و مقاومت نکردن سیکلوپ باید صاحب یک شمشیر نیز می‌شد.

۴۱. (۸) تپه گوز برای از دست ندادن فرصت به سیخ کشیدن و خوردن باسات، یک پا را در یک سوی در و پای دیگر را آن سوی دیگر می‌گذارد و گوسفندها را یک به یک بیرون می‌فرستد. در این هنگام وی گوسفندان را از سر می‌گیرد تا نسبت به عدم خروج باسات مطمئن گردد.

۴۲. پولیفموس نیز به گونه‌ای مشابه عمل می‌کند. در ورودی غار می‌نشیند و با دستانش گوسفندان در حال عبور را واری می‌کند تا چنان چه اودوسئوس و یارانش برای فرار تلاش کنند، بتواند آنها را بگیرد.

۴۳. (۹) باسات برای فریب تپه گوز گوسفندی را می‌کشد و بدون آنکه سر و دم آن را ببرد، پوستش را می‌کند و داخل پوست

می‌رود و به نزد تپه گوز می‌آید. سرش را به دست او نزدیک می‌کند و از میان پاهای او می‌گریزد.

۴۴. اودوسئوس برای آزادسازی شش یار باقی مانده، سه گوسفند را به هم دیگر می‌بندد. از این گوسفندان، گوسفند وسطی باید یکی از یاران او را در زیر شکمش ببرد. او برای آویزان شدن خودش از زیر شکم، قوی‌ترین گوسفند را انتخاب می‌کند و بدین ترتیب آنها از غار خارج می‌شوند.

۴۵. برای بعضی افراد تعجب برانگیز است که اودوسئوس و یارانش هر کدام چگونه به وسیله گوسفندان می‌توانند برده شوند. برخی دیگر اینگونه فکر می‌کنند که در سیسیل گوسفندان چنان بزرگی موجود بوده است که آنها می‌توانستند بار یک اسب را حمل کنند. جدای از این، من ایمان دارم باسات از بهترین سهم سرنوشت استفاده نموده که این امر برای هفت نفر امکان‌پذیر نبود. دلیل عدم انتخاب چنین راهی در اثر هومر می‌تواند همین باشد.

۴۶. (۱۰) گفتگوهای مختلفی میان تپه گوز و باسات صورت می‌گیرد که به این وسیله یکی در تلاش است تا بر دیگری فائق آید ولی چنین اتفاقی نمی‌افتد. سرانجام تپه گوز به زانو می‌افتد و سر او با شمشیر خودش به دست باسات بریده می‌شود. در داستانی که بعدتر تقدیم خواهم کرد، می‌توان در این باره به تفصیل خواند.

۴۷. از این به بعد حوادث این داستان را نمی‌توان با داستان پولیفموس مقایسه کرد. چون اودوسئوس پس از رهایی از دست او گوسفندان را به کشتی خود می‌برد و از آنجا دور می‌شود. او تنها در وسط آب سخنانی استهزاآمیز نسبت به پولیفموس ابراز می‌کند. به همین دلیل نیز پولیفموس تخته سنگ‌ها را به سوی او پرتاب می‌کند و تهدید می‌کند که او را به خطری تازه دچار خواهد ساخت. اودوسئوس را به خاطر انجام این رفتار غیرعقلانه مورد مذمت قرار می‌دهند. من تنها این را می‌توانم اضافه کنم که تپه گوز هم پس از کور شدن حرکتی مشابه این حرکت را انجام داده بود و همانند پولیفموس برای نمایش قدرت خود، جهت زیر خاک کردن باسات در گنبد یا گنجینه پنهان در غار، آن را با ضربه دست خود پرتاب نموده بود. پولیفموس زمانی که چشمش سالم بود از اودوسئوس نام او را پرسید و وی پاسخی اشتباه به او داد ولی تپه گوز این سؤال را پس از دست دادن چشم خود پرسید و باسات نام واقعی خود را به تپه گوز گفت و او را به خاطر ظلم و ستمی که بر خاندانش روا داشته، گناهکار دانسته بود.

۴۸. از این مقایسه‌ها به آسانی نمی‌توان گفت که مؤلف او غوز، نام او هر چه که می‌خواهد، باشد و هومر عیناً درباره یک غول صحبت می‌کنند و اساس هر دو داستان را یک موضوع مشابه تشکیل می‌دهد. هر چند اینگونه حوادث افسانه‌ای به زمان و مکان

مختلف مربوط می‌شود اما نمی‌تواند تا این حد به شکلی بسیار مشابه نقل شده باشد. البته اساس این شباهت واضح و با حقایق غیرقابل بحث، قانع‌کننده می‌باشد. در عین حال برای من دلایلی برای قانع نشدن وجود دارد که آن دلایل اقتباس سیکلوپ اوغوز از سیکلوپ هومر را رد می‌کند. این دلایل در زیر می‌آید:

۴۹. اولاً شرقی‌ها هیچگاه با میتولوژی یونان آشنا نبودند به دلیل آنکه آنها نمی‌توانستند آثار هومر را ترجمه کنند چون که از نظر میتولوژی این امر برای آنها کاملاً غیرقابل فهم بود. زبان‌های آسیایی خود از بیان این چنین موضوع ضروری امتناع می‌کردند. آلیان در کتاب تاریخ گوناگون، XII، صفحه ۴۸ می‌نویسد که هندی‌ها و فارس‌ها خواندن اشعار هومر به زبان خودشان را دوست داشتند اما او خود نیز چندان به آن باور ندارد و می‌افزاید که معلومات دهندگان در این باره دلیلی پیرامون اثبات واقعی بودن این مسئله در اختیار ندارند. همچنین ابوالفرج نیز در اثر "مختصر فی الدول" در صفحه ۴۰ از یک ترجمه سوریانی سخن می‌گوید. بنا بر نوشته همان ابوالفرج در صفحه ۱۴۸ این ترجمه چیزی نبوده است جز آخرین ترجمه کامل کتاب *ایلیاد* به وسیله تئوفیل الرهاوی ابن ثوما.

بنا به گفته فابریسیوس در صفحه ۲۵۰ اثر *کتابشناسی یونانی* درباره این قطعات کوچک در فهرست کتب سوری‌ها به هیچ

اطلاعاتی برنخورده است. دیون کریستموس در پنجاه و سومین نطق خود ترجمه هندی داستان را تکرار می‌کند ولی او خود نیز این را رد می‌کند و می‌افزاید که بسیاری از برهمن‌ها نام هومر را شنیده بودند ولی نمی‌دانستند او یک حیوان است یا یک گیاه است یا چیز دیگر. اگر لابه در کتاب *کتا‌شناسی* جدید در صفحه ۲۵۷ در میان نسخه‌های دست نویس کتابخانه واتیکان نام یک هومر فارسی را که برای هیچ کس آشنا نیست، به زبان می‌آورد؛ آن را باید دروغ محض به حساب آورد. اگر هومر برای آسیایی‌ها از راه ترجمه آشنا نبوده است، پس حکایات هومر درباره پولیفموس نیز نباید برایشان آشنا بوده باشد.

۵۰. از طرف دیگر: زندگی سیکلوپ اوغوز از آغاز تا مرگ کاملاً به تفصیل داده شده است و داستان پولیفموس هومر در برابر آن همچو یک بخش، قسمت و یا یک رونویسی از آن به نظر می‌رسد. ولی در اینجا برای اثبات شباهت‌های قهرمانان این دو داستان نیاز به مطالب مشترک بیشتری می‌باشد. بدیهی است مؤلف اوغوز درباره حادثه اطلاعات بیشتری از هومر دارد. اگر این افسانه به اوغوزها منسوب نبود، چگونه مؤلف اوغوز که نام و نسب او برای ما روشن نیست، می‌توانست در رساندن آن به طور کامل به ما به موفقیت دست یابد؟ بنابراین اگر این داستان تا دوران دده قورقود نیز نوشته نشده باشد، صورت شفاهی داشته و از

فردی به فرد دیگر و نسلی به نسل دیگر انتقال یافته و این نیز از سوی مؤلف ناشناس وارد کلیات داستان‌های اوغوزها شده است.

۵۱. به همین دلیل من ایمان دارم هومر داستان تپه گوز را در سفر به آسیا شنیده بود چرا که شاید زمان گفتگو با مترجم، این داستان برای او به صورت ناتمام نقل شده باشد و هومر نیز فقط نکته‌های اساسی را به پولیفموس خود ارتباط دهد. شاید که او این احوالات را خود در نزدیکی ایونیا شنیده باشد چون که کسی چه می‌داند اوغوزها به صورت یک قوم تحت چه نامی متحد پریاموس بوده‌اند و در زمان محاصره تروا بر ضد یونانی‌ها جنگیده‌اند. بر این اساس هم داستان تپه گوز به آسیای صغیر آورده شده و در زمان هومر همچون یک داستان تازه در یادها حک شده بود ولی هومر از این مسئله آنگونه که خود خواست، استفاده کرد. بدیهی است داستان کامل یک سیکلوپ در دوران باستان صرف نظر از هومر در میان برخی اقوام به نام بربر به صورت وسیعی پخش شده باشد و به همین دلیل نیز مرتبط ساختن نوشته‌های یونانی تنها به یونانی‌ها ناعادلانه می‌باشد. من براساس یکسری برداشت‌ها و اطلاعات علمی یونانی‌ها اثبات نموده‌ام که اینها از شرق نزدیک گرفته شده است (ر. ک: قابوسنامه، ص ۴۴۱ پاورقی ۲ و ص ۶۱۵ پاورقی ۱ و ص ۸۲۴ پاورقی ۱؛ نوشته‌های سلطنتی، ص ۲۰ پاورقی ۱؛ خاطرات آسیا، جلد اول، صص ۱ و ۲).

ما در اینجا یک حکایت یا یک داستان تبدیل شده به افسانه کاملاً مرتبط با آسیا را شاهد هستیم که یونانی‌ها از آن بدون هیچگونه ارتباطی با سیکلوپ سخن می‌گویند. چون آنها اگر هم از سه نسل سیکلوپ سخن گفته باشند ولی نمی‌توانند یک سیکلوپ کامل را که اوغوزها برای ما به یادگار گذاشته‌اند، دوباره برای ما به وجود بیاورند.

۵۲. وقتی همه نوشته‌ها را اینگونه مورد بررسی قرار دادم، چنین به نظر رسید که اطلاعات باستانی مرتبط با مسائل بشری را که تا کنون ناگفته مانده است در اروپا تحت عنوان خاطراتی از آسیا ارائه می‌نمایند. برای آسان ساختن کار پژوهشگران بعدی، من ترجمه کلمه به کلمه متن اصلی را نیز به این کتاب اضافه خواهم کرد. اگر کسی آن زبان را بداند و بخواهد در دیگر نوشته‌های شرق نزدیک درباره سیکلوپ اوغوز اطلاعاتی بدست آورد، شاید در گفته‌های مربوط به سیکلوپ‌های آسیا و یونان، شباهت‌ها و ارتباطات نزدیکی بیابد و شاد شود. این امر هرگز زحمتی بیهوده به حساب نمی‌آید. آنها که پس از ما از این زحمات استفاده خواهند برد، به خاطر روشن ساختن پیچیدگی‌ها و ابهامات گذشته، از ما هرچند اندک ولی سپاسگزار خواهند بود. در برخی از نسخه‌های اصلی دست‌نویس کاتبان گذشته نیز اشتباهات زیادی وجود دارد که این امر نیز از کتب قدیمی انتظار می‌رود. من آن

را آنگونه که می‌فهمم چاپ می‌کنم فقط در اینجا نیز اشتباهات
ناپیدا و تحریفات معنایی وجود دارد. در چنین کلماتی من بهترین
گزینه مورد قبول خود را در پرانتز آورده‌ام. اشتباهات کوچک من
در ترجمه از سوی هر فرد آگاه به زبان، خود به خود به آسانی
قابل فهم خواهد شد.



بیان باب کشتن باسات تپه‌گوز را



خان من، روزی اوغوزها هنگامی که بی‌خبر اتراق کرده بودند، دشمن به چادرهایشان حمله کرد. آنها شبانه از ترس کوچیدند. هنگام کوچ پسر نوزاد آروز قوجا در راه جا ماند. ماده شیری او را پیدا کرد و پرورش داد...

مدتی بعد ایل اوغوز دوباره به مکان خود بازگشت. مهتر خان اوغوز آمد و با خود خبری آورد. گفت: "خان من، از بیشه‌زار شیری بیرون آمد، جهیدن و دویدن او همانند انسان است. به اسب‌ها حمله می‌کند، خونشان را می‌مکد".

آروز گفت: "خان من، شاید این همان نوزاد من است که هنگام کوچ از محل سکنایمان بر جای مانده و گم شده بود؟". بیک‌ها بر اسب سوار شدند و به کنام شیر آمدند. شیر را به بیرون رانده و

پسرک را گرفتند. آروز پسرک را به خانه خود آورد. بزم برپا ساختند و سفره‌ها چیدند اما هر چقدر پسرک را نگاه داشتند، اثری نداشت. پسرک در آنجا نماند و به سوی کنام شیر گریخت. او را دوباره گرفتند و بازگرداندند.

دهه قورقود آمد. گفت: "پسرم، تو انسان هستی. با حیوان دمساز مشو. بیا، سوار اسب‌های خوب شو، با دلاوران همنشین باش! نام برادر بزرگت "قیان سلجوق" است، نام تو "باسات" باشد! نامت را من نهادم، پروردگار عمر طولانی به تو عطا فرماید!"

مردم اوغوز روزی به بیلاق کوچ کردند. آروز چوپانی داشت به نام "قونور قوجا ساری چوپان". کسی زودتر از آن چوپان به بیلاق نمی‌رفت. در آنجا چشمه معروفی بود به نام "اوزون بولاق" که پریان در آنجا فرود آمده بودند. ناگهان گوسفندان رمیدند. چوپان از بز گله به خشم آمد و به جلو رفت. در آنجا پریانی دید که بال گشوده، در حال پروازند. چوپان کینک خود را به سوی آنها انداخت و یکی از پریان را گرفت. شهوت بر وی چیره گشت و پری را به آغوش کشید... گوسفندان رم کردند. چوپان به جلوی گله دوید. پری بال‌زنان گفت: "ای چوپان، پس از پایان یک سال بیا و امانت خود را که نزد من داری، بگیر! اما /با این کارت/ بر سر اوغوزها بلا

آوردی!" اضطراب شدیدی چوپان را فرا گرفت اما از هجران دختر رنگ و رویش پریده بود.

زمان گذشت، اوغوزها دوباره به بیلاق بازگشتند. چوپان بار دیگر بر سر همان چشمه رفت. گوسفندان باز هم رمیدند. چوپان جلو آمد. جسمی را سر چشمه دید که بر روی زمین افتاده بود و بسیار می‌درخشید. پری آمد و گفت: "ای چوپان، این امانت توست، بیا بردار! اما /با این کارت/ بر سر اوغوزها بلا آوردی!". چوپان از دیدن این جسم بسیار متعجب گشت. بازگشت و با فلاخن آن را سنگباران کرد. هر چه به آن می‌زد، آن جسم بزرگتر می‌شد. چوپان آن جسم را همان جا رها کرد و گریخت و به دنبال گله به راه افتاد.

گویا در همان موقع بایاندور خان که با دیگر خان‌ها به گردش رفته بودند، بر سر همان چشمه آمدند. دیدند شیء عجیبی در آن جا افتاده و سر و ته آن مشخص نیست. به دور آن جمع شدند. یکی از دلاوران از اسب پیاده شد، آن را تکانی داد و به آن لگد زد. هر چه لگد می‌زد، آن شیء بزرگتر می‌شد. چند دلاور دیگر نیز از اسب پایین آمدند و به آن لگد زدند. با هر زدن آنها نیز آن شیء بزرگتر می‌شد. آروز قوجا هم پیاده شد و لگد پراند. ناگاه مهمیزش به همان شیء اصابت کرد. پوشش جسم دریده شد و از داخل آن پسرکی بیرون آمد. بدنش همچون انسان بود ولی یک چشم بر روی سرش

داشت. آروز بچه را برداشت و به دامن خود پیچید و گفت: "خان من، این را به من بدهید تا همراه با پسرم باسات او را بزرگ کنم!"

بایاندور خان گفت: "بردار، از برای تو باشد!"

آروز تپه گوز را گرفت و به خانه خود آورد. دستور داد، دایه آمد. دایه سینه‌اش را به دهان او گذاشت. کودک در اولین بار مکیدن همه شیر آن دایه را خورد. با دومین بار مکیدن خون او را خورد و در سومین بار مکیدن جان دایه را گرفت. چندین دایه آوردند. تپه‌گوز جان همه آنها را نیز گرفت. دیدند که اینگونه نمی‌شود، گفتند که به او شیر بخورانیم. روزی یک دیگ شیر کافی نبود. از او مراقبت کردند تا آنکه بزرگ شد و شروع به راه رفتن کرد. با پسرها بازی می‌کرد. شروع به خوردن گوش و بینی همبازی‌هایش کرد. سرانجام جماعت از دست او به تنگ آمدند. از او درماندند و شکایت به نزد آروز بردند و گریستند. آروز تپه‌گوز را تنبیه کرد و او را از انجام چنین حرکاتی منع نمود اما تپه گوز به حرف او گوش نسپرد. در نهایت آروز او را از خانه خود بیرون انداخت.

پری مادر تپه گوز آمد و حلقه‌ای در انگشت پسرش نهاد و گفت: "پسرم، هیچ تیری بر تو کارگر نیفتد و هیچ شمشیری بر تن تو اثر نکند!"

تپه گوز اوغوزها را ترک کرد و بر ستیغ کوه سکنی گزید. راهزنی کرد، آدمربایی کرد و یاغی بزرگی شد. چند نفر را به سمت او گسیل داشتند. به سوی او تیر پرتاب کردند اما بر او اثری نداشت. شمشیر زدند، نبرید. نیزه پرتاب کردند، به بدن او راهی نیافت. چوپانی نماند، همه را تپه گوز خورده بود. پس شروع به خوردن افراد اوغوز نمود. اوغوزها گرد هم آمدند و به او حمله بردند. تپه گوز از این رفتار خشمگین شد. درختی را از ریشه برکند و به سوی آنها پرتاب کرد. ۵۰-۶۰ نفر را نابود ساخت. ضربه‌ای بر پیشقراول اوغوز قازان خان وارد آورد، به گونه‌ای که دنیا در جلوی چشمان وی تیره و تار گشت.

قاراگونه برادر قازان به دست تپه گوز مغلوب گشت. آلپ رستم پسر دوزن نیز توسط او کشته شد.

پهلوانی همچو اوشون قوجا و دو برادر پاک نهادش در زیر دستان تپه گوز جان باختند.

دمیر دونلو ماماق به دست او کشته شد. بیغی قانلی بوکدوز امن نیز از تپه گوز شکست خورد. آروز قوجای ریش سفید خون بالا آورد و پسرش قیان سلجوق از دست او زهره ترک شد. اوغوزها از پس تپه گوز برنیامدند. به واهمه افتادند و گریختند. تپه گوز جلوی آنها را گرفت و آنها را بازگرداند. به طور کلی اوغوزها

هفت بار حمله کردند و تپه گوز هر هفت بار جلویشان را گرفت و آنها را به عقب راند. سرزمین او غوز به ناچار اسیر دست تپه گوز ماند. در نهایت از دده قورقود دعوت بعمل آوردند. با او مشورت کردند و گفتند: بیایید برای او جیره‌ای در نظر بگیریم. خراج بدهیم. دده قورقود را نزد تپه گوز فرستادند.

دده قورقود سلام نمود و گفت: "پسرم، تپه گوز، ایل او غوز از دست تو در مانده شده است! مرا نزد تو فرستاده‌اند و می‌گویند حاضرند برای تو جیره‌ای در نظر بگیرند". تپه گوز گفت: "روزی ۶۰ نفر برای خوردن من بدهید". دده قورقود گفت: "با این حساب کسی نخواهد ماند، همه را تمام خواهی کرد اما می‌توانیم روزی ۲ نفر و ۵۰۰ گوسفند بدهیم!".

تپه گوز در مقابل این سخنان دده قورقود گفت: "بسیار خوب، باشد! ولی باید دو نفر هم بدهید، غذای مرا بپزد تا بخورم!".

دده قورقود نزد او غوزها بازگشت و به آنها گفت: "بونلو قوجا را همراه با یاپاقلی قوجا به تپه گوز بدهید تا غذای او را بپزند! روزی ۲ نفر با ۵۰۰ گوسفند هم باید به او بدهید". جماعت راضی شدند. هر کسی که ۴ پسر داشت یکی از آنها را داد، ۳ تا ماند. هر که ۳ پسر داشت یکی از آنها را داد، ۲ تا ماند. هر که ۲ پسر داشت، یکی را داد، یکی باقی ماند.

مردی به نام قاپاق قان دو پسر داشت. یکی را داده بود و یکی مانده بود. حال نوبت به آخرین پسرش رسیده بود. مادر او زار زار می‌گریست. خان من، گویا باسات پسر آروز که به جنگ رفته بود، در این هنگام بازگشته بود. مادر آن پسر با خود گفت: "باسات اکنون از جنگ برگشته است. نزد او بروم شاید اسیری به من بدهد تا پسرم را نجات دهم."

باسات چادر طلایی‌رنگش را برافراشته و در آن نشسته بود که دید زنی می‌آید. زن به داخل چادر نزد باسات آمد. سلامی داد، گریست و گفت:

/ای آنکه/ تیر بردارت در مشت‌هایت جای نمی‌گیرد،

/ای آنکه/ کمان محکم‌تر از شاخ بز کوهی داری .

/ای/ نام تو مشهور در میان ایچ اوغوز و داش اوغوز

/ای/ پسر آروز، باسات شجاع، کمکم کن!

باسات گفت: "چه می‌خواهی؟" زن گفت: "در این دنیای بی‌وفا یکی پیدا شده که نمی‌گذارد ایل اوغوز به بیلاق کوچ کند. شمشیرهای تیز و بزرگ فولادی نتوانستند حتی یک تار موی او را ببرند. نیزه‌اندازان نتوانستند پوستش را سوراخ کنند. تیرهایی از درخت افرا در او اثر نکردند. یک ضربه بر قازان سرکرده

دلاوران وارد کرد. قاراگونه برادر قازان خان به دست او ناکار شد. بیغی قانلی بوکدوز مورد ضرب و شتم او قرار گرفت. پدرت آروز ریش سفید از دست او خون بالا آورد و برادرت قیان سلجوق در میدان رزم زهر مترک شد و جان داد.

تعدادی از بیک‌های قدرتمند اوغوز را زمین‌گیر ساخت و برخی دیگر را کشت. هفت بار ایل اوغوز را از سرزمینشان بیرون کرد. خراج خواست و گرفت. حال روزی دو آدم و ۵۰۰ گوسفند می‌خواهد. بونلو قوجا و یاپاقلی قوجا را برای خدمتکاری به او دادند. هر کسی که ۴ پسر داشت، یکی را داد، هر که ۳ پسر داشت، یکی را داد، هر که ۲ پسر داشت، یکی را داد. من دو پسر داشتم، یکی را دادم، یکی ماند. اکنون دوباره نوبت به من رسیده است. آن یک پسر را نیز می‌خواهند. خان من، به من کمک کن!!

چشمان غمبار باسات پر از اشک شد. برای برادرش چنین گفته، خان من، ببینیم چه گفته است:

اتاق‌هایت را که در صخره‌زار ساخته شده

حتماً آن ظالم ویران ساخته است، برادر!

اسب‌های تیزرویت را از طویله

حتماً آن ظالم دست چپن کرده است، برادر!

شترهای تک‌کوهانه‌ات را از گله
حتماً آن ظالم جدا کرده است، برادر!
گوسفندانی که در جشن و سرور می‌کشتی
حتماً آن ظالم کشته است، برادر!
عروست را که با شادی آورده بودی
حتماً آن ظالم از تو جدا ساخته است، برادر!
پدر ریش سفیدم را "پسر، پسر" گویان حتماً به گریه واداشتی،
برادر!

مادر سفیدرویم را حتماً به ناله واداشتی، برادر!

برادر، ای ستیغ کوه بلند رو برویم!

برادر، ای سیلاب زیبای خروشانم!

ای تکیه‌گاه محکم من،

برادر، ای روشنایی چشمان غمبار من!

باسات گفت: "از برادرم جدا شدم" و بسیار گریست، ناله و
زاری کرد. یک اسیر به آن زن داد و گفت: "برو، پسرت را نجات
بده!"

زن اسیر را گرفت و به جای پسرش تحویل داد. به آروز نیز گفت: "پسرت آمده" و از او مزدگانی خواست. آروز به وجد آمد. بیک‌های قدرتمند او غوز به استقبال باسات شتافتند. باسات بر دست پدر بوسه زد. هر دو با هم گریستند و حق‌حق سر دادند. باسات نزد مادرش آمد. مادر از پسرش استقبال نمود و او را در آغوش گرفت. باسات دست مادرش را بوسید. بیک‌های او غوز گرد هم جمع شدند و مجلس بزم و شادی برپا شد. باسات گفت: "ای بیک‌ها، می‌خواهم برای انتقام خون برادرم با تپه‌گوز بجنگم. چه می‌گویید؟".

قازان خان در اینجا چنین گفته، خان من، ببینیم چه گفته است:

تپه‌گوز هیولای بزرگی شده،

در هوا پشت و رو کردم ولی نتوانستم سرنگونش کنم، باسات!

تپه‌گوز پلنگ بزرگی شده،

کوه‌های مرتفع را گشتم ولی نتوانستم سرنگونش کنم، باسات!

تپه‌گوز شیر شرزهای شده،

نتوانستم در جنگل سرنگونش کنم، باسات!

شجاع بودن خوب است،

اما تو نمی‌توانی از من قازان بالاتر باشی، باسات!

پدر ریش سفیدت را گریان مکن!

مادر سفیدمویت را نالان مکن!

باسات گفت: "حتماً می‌روم!" قازان گفت: "خود دانی". آروز پدر باسات گفت: "پسرم، اجاق مرا بی‌صاحب مگذار، رحم کن، نرو!". باسات گفت: "نه، پدر عزیز ریش سفیدم، می‌روم". به حرف پدرش اعتنایی نکرد. دسته تیری از آستین لباسش بیرون آورد و به کمر بندش بست. شمشیرش را به کمرش بست. کمانش را بر شانه‌اش نهاد. دامنش را جمع نمود. دست پدر و مادر را بوسید. از آنها حلالیت خواست و گفت: "سلامت باشید!". به صخره سلاخ‌خانه که تپه گوز در آنجا بود، آمد. تپه گوز را دید که پشت به آفتاب خوابیده است. تیری را از کمر بندش درآورد و به شانه تپه گوز پرتاب کرد. تیر در بدن او فرو نرفت و شکست. بار دیگر پرتاب نمود، آن هم تکه تکه شد. تپه گوز به خدمتکاران خود بونلو قوجا و یاپاقلی قوجا گفت: "پشه اینجا هم ما را می‌آزارد!". باسات بار دیگر تیر پرتاب کرد. آن هم شکست و تکه‌ای از آن جلوی پای تپه گوز افتاد.

تپه گوز از جای خود جست و به آن نگاهی انداخت. باسات را دید. دستانش را به هم مالید و قهقهه سر داد. به خدمتکارانش گفت: "باز از اوغوزها برای ما بره خوردنی آمده است". باسات را از گلوی بلند کرد و به مخفی‌گاه خود آورد. او را درون لنگه‌ای از

چکمه خود فشرد و به خدمتکاران گفت: "آهای! هنگام ظهر او را برای من سیخ بکشید تا بخورم!". سپس باز به خواب فرو رفت.

باسات با شمشیری که به همراه خود داشت، چکمه را پاره کرد و از داخل آن بیرون آمد. گفت: "ای بونلو قوجا و یاپاقلی قوجا! از چه راهی می‌توان او را کشت؟". گفتند: "نمی‌دانیم ولی به غیر از چشمش، جای دیگری گوشت ندارد". باسات به بالای سر تپه گوز آمد. پلک‌های او را بالا زد و دید که چشمش گوشتی است. به بونلو قوجا و یاپاقلی قوجا گفت: "سرنیزه را روی آتش بگذارید تا داغ شود!". سرنیزه را روی آتش گذاشتند، داغ شد.

باسات آن را به دست گرفت. بر نام زیبایی محمد (ص) صلوات فرستاد و سرنیزه را آنچنان در چشم تپه گوز فرو برد که چشم او ناکار شد. تپه گوز چنان نعره می‌کشید و آنچنان فریاد می‌زد که کوه و سنگ به لرزش درآمد. باسات از جایش پرید. به میان گوسفندان داخل غار رفت. تپه گوز متوجه حضور باسات در غار شد. در دهانه غار ایستاد، یک پایش را در یک طرف و پای دیگر را در طرف دیگر دهانه غار گذاشت و گفت: "ای بزها، ای گوسفندان پیشرو، یک به یک بیایید و رد شوید". بزها یک به یک رد شدند. تپه گوز به سر هر کدام دست کشید. سپس گفت: "ای بره‌ها، ای بز پیشانی‌سفید، ای ثروت من، بیایید و بگذرید!". یک قوچ از جای

خود بلند شد، جلو رفت. باسات همان لحظه قوچ را گرفت، سرش را برید، پوستش را کند ولی دم و سر آن را از بدنش جدا نکرد و خود به داخل پوست آن رفت.

باسات جلوی تپه گوز آمد. تپه گوز متوجه شد که باسات داخل پوست است. گفت: "ای قوچ پیشانی سفید، از کجا فهمیدی که من چگونه هلاک می‌شوم؟ تو را چگونه بر دیوار غار می‌کوبم که دنبهات غار را چرب سازد!". باسات سر قوچ را به سمت دست تپه گوز جلو برد. تپه گوز محکم قوچ را از شاخش گرفت. وقتی آن را بلند کرد، پوست در دستش ماند. باسات از زیر پاهای تپه گوز پنهانی بیرون پرید. تپه گوز شاخ را گرفت و بر زمین کوبید. گفت: "ای پسر، نجات یافتی؟". باسات گفت: "خدایم نجاتم داد". تپه گوز گفت: "ای پسر، این حلقه را از انگشت من بگیر تا تیر و شمشیر بر تو کارگر نیفتد".

باسات حلقه را گرفت و در انگشتش نهاد. تپه گوز پرسید: "ای پسر، حلقه را بر انگشتت زدی؟". باسات گفت: "زدم". تپه گوز به سمت باسات پرید و شمشیر را به این سو و آن سو حواله کرد. باسات به کناری پرید و دید که حلقه زیر پای تپه گوز افتاده است.

تپه گوز گفت: "نجات یافتی؟". باسات گفت: "خدایم نجاتم داد". تپه گوز گفت: "ای پسر، آن گنبد را می‌بینی؟". گفت: "می‌بینم".

تپه گوز گفت: "من در آنجا گنجی دارم. برو، مهر و موم کن تا خدمتکارانم آن را نبینند!". باسات داخل گنبد رفت. آنجا را پر از طلا و نقره یافت. وقتی گنج را دید، همه چیز را فراموش کرد. تپه گوز در گنبد را بست و گفت: "داخل گنبد هستی؟". باسات گفت: "هستم". تپه گوز گفت: "الان طوری می‌زنمت که همراه با گنبد با خاک یکسان شوی". باسات گفت: "لا اله الا الله، محمد رسول الله". در همان لحظه گنبد شکاف برداشت و از هفت جا در گشوده شد. باسات از یکی از درها خارج شد.

تپه گوز دستش را بر روی گنبد گذاشت و چنان آن را کوبید که گنبد پشت و رو شد. تپه گوز گفت: "پسر، نجات یافتی؟". باسات گفت: "خدایم نجاتم داد". تپه گوز گفت: "کشتن تو ممکن نیست. آن غار را می‌بینی؟". باسات گفت: "می‌بینم". گفت: "در آنجا دو شمشیر هست: یکی با غلاف و یکی بدون غلاف. سر مرا با آن شمشیر بدون غلاف می‌توان بریدی. برو آن را بردار و سر مرا ببر".

باسات به درون غار رفت. شمشیری بدون غلاف را دید که به بالا و پایین حرکت می‌کند. باسات با خود گفت: "باید مراقب آن باشم!". شمشیرش را درآورد و در مقابل خود گرفت. شمشیرش به دو نیم شد. رفت و چوبی آورد و در مقابل شمشیر نگه داشت. آن هم تکه تکه شد. کمانش را به دست گرفت. با تیر زنجیری را که

شمشیر به آن متصل بود، نشانه رفت. شمشیر بر روی زمین افتاد. باسات شمشیر خود را در غلاف گذاشت. دسته همان شمشیر را محکم گرفت و نزد تپه گوز آمد و گفت: "ای تپه گوز، چطوری؟" تپه گوز گفت: "ای پسر، باز هم نمردی؟". باسات گفت: "خدایم نجاتم داد". تپه گوز گفت: "تو نامیرا هستی!".

تپه گوز گفته، ببینیم چه گفته است:

ای چشم من، ای چشم من، تنها چشم من!

با توی تنها من ایل اوغوز را اسیر کردم!

ای دلاور، چشم خاکستری ام را از من گرفتی!

خدا جان شیرینت را از تو بگیرد!

آنچنان که من درد چشم می کشم،

خدا هیچ دلاوری را به چنین روزی گرفتار نسازد!

تپه گوز در ادامه گفت:

از کجا آمدی ای دلاور، محلت کجاست؟

در شب تاریک راهت را گم کنی، امیدت چیست؟

خان شما که در روز جنگ پرچم بزرگ به دست می گیرد، کیست؟

پیشتر اول شما در روز جنگ کیست؟

نام پدر ریش سفیدت چیست؟

اگر دلاور مردی نامش را پنهان کند، شرم آور است.

نامت چیست، ای دلاور، به من بگو!

باسات به تپه گوز گفته، ببینیم چه گفته است:

محل من، وطن من گون اور تاج است!

اگر در شب تار راهم را گم کنم، امیدم به خداست!

خان ما که پرچم بزرگ به دست می‌گیرد، بایاندور خان است،

پیشتر اول ما در روز جنگ سالور قازان است.

اگر نام پدرم را می‌پرسی، خاقان اصلان است!

اگر نام مادرم را می‌پرسی، قبا آغاج است

اگر نام مرا می‌پرسی، باسات پسر آروز است!

تپه گوز گفت: "برادر شیری هستیم، به من رحم کن!"

باسات گفت:

ای ابله، پدر ریش سفیدم را به گریه انداختی،

مادر سفیدمویم را به ناله افکندی،
برادرم قیان سلجوق را کشتی،
عروس سفیدرویمان را بیوه کردی،
فرزندان چشم خاکستری‌اش را یتیم ساختی،
تا شمشیر فولادین بزرگم را برنکشم،
تا سر کله دارت را نبرم،
تا خون سرخت را بر روی زمین نریزم،
تا انتقام برادرم قیان را نگیرم
مگر می‌گذارم زنده بمانی؟ نمی‌گذارم!
تپه گوز در اینجا چنین گفته:
با خود می‌گفتم، بلند شوم از جایم،
بروم و عهدم با بیک‌های قدرتمند اوغوز را بشکنم.
شاهین‌های روی دستشان را بکشم.
بار دیگر از گوشت انسان سیر شوم.
با خود می‌گفتم که اگر بیک‌های قدرتمند اوغوز به من حمله کنند،

به صخره سلاخ‌خانه فرار کنم.

با خود می‌گفتم که با فلاخن سنگ‌های سنگین پرتاب کنم.

با خود می‌گفتم که از آسمان سنگی بیفتد تا بمیرم.

ای دلاور، چشم خاکستری‌ام را از من گرفتی!

خدا جان شیرینت را از تو بگیرد!

و تپه گوز باز هم ادامه داد:

پیر مردهای سفیدریش زیادی را گریانده‌ام،

ای چشم من، آیا نفرین ریش سفید دامن تو را گرفت؟

پیرزنان سفیدموی بسیاری را گریانده‌ام،

ای چشم من، آیا اشک مادران تو را گرفت؟

جوانان تازه به بلوغ رسیده بسیاری را خورده‌ام،

ای چشم من، آیا جوانی آنها تو را گرفت؟

دخترک‌های حنا به دست بسیاری را خورده‌ام،

ای چشم من، آیا نفرین آنها تو را گرفت؟

آنچنان که چشم من می‌سوزد،

خدا به هیچ کسی غم چشم روا مدارد!

ای چشم من، چشم من، آهای چشم من! تنها چشم من!

باسات خشمگین شد، از جای خود برخاست و آمد. تپه گوز را همچون شتر نر به نشستن بر روی زانو مجبور ساخت. با شمشیر خود گردن تپه گوز را برید. زه کمان را به سر او وصل کرد تا دهانه غار کشاند. باسات بونلو قوجا و یایاقلی قوجا را برای مژده دادن نزد اوغوزها فرستاد. آنها بر اسبان سفید و خاکستری سوار شدند و رفتند. خبر به ایل قدرتمند اوغوز رسید. سواری به چادر آت آغیزلی آروز آمد و خیر شاد باسات را به او ابلاغ کرد: "مژده! پسر تپه گوز را کشت!". بیک‌های قدرتمند اوغوز به صخره سلاخ‌خانه آمدند. سر تپه گوز را به میان آوردند. دده قورقود آمد و آهنگ شادی نواخت. سرگذشت دلاورمردان را سرود و گفت. در حق باسات نیز دعای خیر نمود:

آن هنگام که به قارداغ برسی، راهت گشاید! اگر از سیلاب بگذری، راهت نماید!

و گفت:

شجاعانه انتقام خون برادرت را گرفتی. بیک‌های قدرتمند اوغوز را از فلاکت نجات دادی. خداوند توانا روسفیدت گرداند، ای باسات!

خان من، برای شما هم دعای خیر نثار می‌کنیم:
/پیروردگار/ هنگام مرگ شما را از ایمان پاک دور نگاه مدارد!
گناهتان را به نام زیبای محمد مصطفی ببخشاید، خان من، هی!

برگرداننده به زبان فارسی: محسن نقی صویلو، شهلا عبدالله یوا



درباره داستان کتاب دده قورقود

آذربایجان در سواحل دریای خزر در مسیر جاده ابریشم که آسیا و اروپا را به هم متصل می‌نماید، قرار دارد. در کشور آذربایجان که مملو از آثار تاریخی محافظت شده از سوی یونسکو به عنوان میراث فرهنگی جهان است و با مثنی صلح‌جویانه و مسامحه‌گرایانه و چندفرهنگی نمونه‌ای برای جهان به حساب می‌آید، ده‌ها ملیت، اقلیت قومی و دینی با پاسداری از فرهنگ، زبان و رسوم خود در کنار یکدیگر با دوستی و مهربانی زندگی می‌کنند.

تعداد بی‌شماری حماسه، داستان، افسانه و نمونه‌های دیگر فولکلوری به زبان ترکی آذربایجانی وجود دارند که زبانی واحد برای ارتباط ملیت‌های گوناگون ساکن در این محدوده از گذشته‌های دور به شمار می‌آیند. این آثار ارزش‌های معنوی- اخلاقی دوران خود را از گذشته تا به حال همچنان حفظ نموده‌اند.

کتاب دده قورقود یکی از این آثار معنوی تاریخی- فرهنگی می‌باشد. این حماسه نخستین بار در سال ۱۸۱۵ توسط هاینریش فریدریش فون دیتس خاورشناس آلمانی به دنیای علم معرفی شده است. فون دیتس یکی از باب‌های این داستان را به زبان آلمانی ترجمه نموده و به همراه پیش‌گفتار در برلین منتشر ساخته است.

در سال ۲۰۰۰ میلادی در جمهوری آذربایجان ۱۳۰۰ امین بزرگداشت حماسه کتاب دده قورقود در سطح بین‌المللی با نظارت یونسکو برگزار گردید. بدین مناسبت حیدر علی‌یف رهبر ملی خلق آذربایجان چنین گفته است: "کتاب دده قورقود که آینه تاریخ، حافظه قومی و تفکر باستانی مردم آذربایجان است، به عنوان ندای زبان، معنویات و روح ما از اهمیت بزرگ فرهنگی-زیباشناسی برخوردار است".

کتاب دده قورقود حاوی ۱۲ حکایت و یک مقدمه می‌باشد. در این حکایات از مردانگی و شجاعت دلاوران اوغوز سخن گفته می‌شود. دده قورقود حماسه‌گو فردی است آگاه از گذشته تاریخی خلق آذربایجان، اوزان دانای کهنسال، هومر آذربایجانی‌ها.

هر یک از باب‌های این حماسه تاریخ، آداب و رسوم، مبارزه، زبان، مذهب، فرهنگ و جهان‌بینی اسطوره‌ای خلق آذربایجان را با رنگ‌های ادبی غنی تصویر و ترسیم می‌نماید.

درباره حماسه کتاب دده قورقود در ۲۰۰ سال اخیر دانشمندان آلمانی، ایتالیایی، روسی، ترکی، هلندی، انگلیسی، مجاری، فرانسوی و معروفترین ترک‌شناسان جهان بررسی‌های علمی دقیق به عمل آورده‌اند و حتی قهرمانان و باب‌های مختلف این حماسه را با اسطوره‌های افسانه‌ای روم مقایسه نموده و در برخی مواقع افرادی چون فون دیتس قید نموده‌اند که کتاب دده قورقود مربوط به دورانی قدیمی‌تر از آنها می‌باشد.

تطبیق این اثر تاریخی با حماسه‌های باستانی ملل مختلف از نظر فیلولوژیک در حال حاضر آن را موضوع پژوهشی متخصصین دیگر زمینه‌های علمی نظیر مطالعات اسلاوی و ژرمنی ساخته است.

کتاب دده قورقود ساخته خلق آذربایجان با بشردوستی، صلح‌طلبی و
غناى فرهنگى خود، با فراخواندن همگان به همزیستى مسالمت‌آمیز و
زندگى در سایه صلح و آرامش در این جهان، سرمایه‌ای نه فقط برای
آذربایجانی‌ها و دنیای ترکان بلکه برای همه بشریت می‌باشد.

صراف بالاخان



درباره هاینریش فریدریش فون دیتس

(۱۸۱۷-۱۷۵۱)

هاینریش فریدریش فون دیتس دیپلمات و خاورشناس معروف آلمانی در سال ۱۷۵۱ میلادی در شهر برنבורگ آلمان (پروس) در خانواده‌ای بازرگان به دنیا آمد. وی در سال ۱۷۶۹ میلادی در رشته حقوق دانشگاه هاله قبول شد و پس از اتمام تحصیل ۱۱ سال در ماگدبورگ به خدمات حقوقی مشغول گردید تا به دلیل استعداد خاص خود در همان سازمان به ریاست دفتر گماشته شد.

شانزدهم ماه می سال ۱۷۸۴ میلادی روز انتصاب فون دیتس به سمت مشاور در سفارت آلمان در ترکیه از سوی فریدریش دوم ملقب به فریدریش کبیر پادشاه پروس، روزی مهم از نظر ترکشناسی و سرنوشت آینده قورقوردشناسی به حساب می‌آید. فون دیتس تحصیلات خاورشناسی نداشته و زبان ترکی و زبان‌های شرقی دیگر را در هنگام کار در سفارت در استانبول آموخته است. وی در سال ۱۷۸۶ میلادی از طرف فریدریش ویلهلم دوم به کسب نشان نجیب‌زادگی نایل شد و به عنوان سفیر کبیر و نماینده فوق‌العاده پروس در ترکیه منسوب گشت.

به دلیل عشق و علاقه او به ترک‌ها و برخورداری از استعداد خاص، وی در طول مدت ۶ سال زندگی در استانبول تعداد زیادی نسخ دست‌نویس شرقی کمیاب را گردآوری نمود. بنا بر گفته خود فون دیتس و اطلاعات دانشنامه‌ای، در کتابخانه او ۱۷ هزار جلد کتاب، ۸۵۶ نسخه دست‌نویس موجود بوده که از میان آنها ۴۰۷ نسخه دست‌نویس به شرق مربوط می‌باشد. وی وصیت کرد که پس از مرگش همه کتاب‌های کتابخانه او به کتابخانه سلطنتی برلین بخشیده شود.

پس از به پایان رسیدن کار وی به عنوان سفیر، فون دیتس به کشور خود بازمی‌گردد و شروع به بررسی دست‌نویس‌های کمیاب به زبان‌های ترکی، عربی و فارسی می‌کند. وی در سال ۱۸۱۱ میلادی قابوس‌نامه و در طول سال‌های ۱۸۱۱-۱۸۱۵ میلادی مجموعه نسخ خطی شرقی تحت عنوان گزیده‌هایی از آثار دست‌نویس آسیایی را منتشر می‌کند.

در این مجموعه ترجمه آثاری همچون رساله میزان اظهار شیخ محمد لاله‌زار، مظفرنامه بذری جمهور، سفرنامه مرآت الممالک کاتبی رومی، اوغوزنامه ضرب‌المثل و حکایت کشته شدن تپه گوز توسط باسات از کتاب دده قورقود جای گرفته است.

فون دیتس با این فعالیت خود نظر ویژه گوته شاعر و متفکر بزرگ آلمانی را به خود معطوف ساخت. یوهان ولفگانگ فون گوته در بخش تعلیقات و ملاحظات دیوان غربی- شرقی خود از نقش بزرگ فون دیتس در فعالیت خود سخن گفته و مراتب ارادت، احترام و سپاسگزاری خود نسبت به فون دیتس را بیان داشت. بعدها در سال ۱۸۱۶ میلادی فون دیتس حکایات ملانصرالدین را هم برای گوته ترجمه نمود و برای وی فرستاد.

فون دیتس در دوران خود به همراه معاصرین خود دانشمندان بزرگ پروسه همچون فریدریش آگوست وولف، الکساندر فون هومبولت، برادران اشلگل و گریم هدیه خود به دنیای علم آلمانی عرضه داشت و یکی از بنیانگذاران ادبیات تطبیقی آلمانی به شمار می‌رود.

دوره مربوط به بررسی کتاب دده قورقود در فعالیت فون دیتس از سال ۱۸۱۴ میلادی شروع می‌شود. او اوغوزنامه‌های کتاب دده قورقود در کتابخانه سلطنتی درسدن را که تا آن موقع نظر هیچ کس را به خود جلب نکرده بود با دست خط خود رونویسی نمود و با نسخه‌ای که خود داشت، مقایسه کرد. از میان حکایات این حماسه باب کشته شدن تپه گوز توسط باسات را به زبان آلمانی برگرداند و آن را همراه با پیش‌گفتاری پرمحتوی به چاپ رساند. این دانشمند بزرگ به این وسیله حماسه دده قورقود را به جهان علم معرفی و تپه گوز قهرمان این داستان را با سیکلوپ هومر مقایسه نمود و از نظریه قدیمی‌تر بودن تپه گوز نسبت به پولیفموس دفاع کرد.

در سال ۱۸۱۴ میلادی فون دیتس به دلیل خدمات شایان تحسین خود به علم خاورشناسی به عضویت افتخاری فرهنگستان علوم پروس درآمد.

روان حسن اوف



فهرست اعلام

۱. آرگونوت‌ها - گروهی از پهلوانان که همراه با جیسون به وسیله آرگو، کشتی‌ای که توسط آرگئس و با کمک آتنا ساخته شده بود، در جستجوی پشم زرین سفر کردند
۲. آپولون - خدای خورشید، روشنایی، موسیقی، هنرها و پیشگویی در اساطیر یونان و روم باستان، فرزند زئوس و لتو
۳. آرگئس - در اساطیر یونان یکی از سیکلوپ‌های نامیرا
۴. آرگوس - شهری در پلوپونز در یونان قدیم
۵. آلیان - کلودیوس الیانوس (تقریباً از ۱۷۵ میلادی تا حدود ۲۳۵ میلادی) فیلسوف، استاد بلاغت و نویسنده رومی که به یونانی می‌نوشت
۶. آمفیتريت - الهه دریاها در اساطیر یونان، گویا عروس پوزئیدون
۷. آمینونه - نیمف دریایی، گویا عروس پوزئیدون
۸. ابوالفرج - گریگوریوس ابوالفرج ملاطی معروف به ابن عبری (۱۲۲۶-۱۲۸۶ میلادی) - پیشوای نامور فرقه مسیحی یعقوبیه، نویسنده سوریه‌ای؛ ابوالفرج واپسین کسی بود که از خود نوشته‌هایی به زبان سریانی به جا گذاشت
۹. اتنا - کوه آتشفشانی است در شمال شرقی جزیره سیسیل
۱۰. ایکونیوم - استان قونیه کنونی در ترکیه
۱۱. استرابون (۲۴-۶۴ پیش از میلاد) - از تاریخ‌نگاران و جغرافی‌دانان یونانی
۱۲. استروپس - در اساطیر یونان یکی از سیکلوپ‌های نامیرا

۱۳. اشتريتزر - يوهان گوتلف فون اشتريتزر (۱۷۴۰-۱۸۰۱ ميلادی)،
خاورشناس و تاريخدان آلمانی
۱۴. اشتیابه - دختر خدای رودخانه تسالی در اساطير يونانی
۱۵. اكسوس - نام رودخانه آموی کنونی يا جيحون به يونانی باستان. نام
پارسی باستان: وختش است
۱۶. اوزان - عاشيق، نغمه‌سرایي که ساز می‌نوازد و آواز می‌خواند
۱۷. اوليس - نام لاتینی اودوسئوس - در اساطير يونانی فرزند لائرتز
پادشاه افسانه‌ای شهر ایتاکا، همسر پنلوپه و یکی از برجسته‌ترین رهبران
يونانیان در جنگ تروا و قهرمان کتاب اودیسه هومر بود
۱۸. ایچ اوغوز - اوغوز درونی
۱۹. ایلپاد - اثر حماسی هومر
۲۰. ایونیا - قسمت آسیای کوچک يونان باستان را می‌نامیدند
۲۱. برونسس - در اساطير يونان یکی از سيكلوپ‌های نامیرا
۲۲. بیغی قانلی - سبیل خونی
۲۳. پرلات - یکی از مقامات عالی در کلیسای کاتولیک
۲۴. بونلو - غصه‌دار، مکرر
۲۵. پریاموس - در اسطوره‌های يونان پسر لائومدون و پادشاه تروا است
۲۶. پلاتو - پلاتون يا افلاطون (۴۲۷/۴۲۸ تا ۳۴۷/۳۴۸ قبل از میلاد)،
فیلسوف بزرگ يونانی
۲۷. پولیفموس - در اساطير يونانی یکی از سيكلوپ‌ها در حماسه/ادیسه
هومر
۲۸. پونیکیرها - فنیقیان، یکی از اقوام سامی‌تبار که در حوزه دریای
مدیترانه می‌زیستند
۲۹. تارتاروس - در اسطوره‌های يونان عمیق‌ترین نقطه آخرت و یا ته
جهنم به حساب می‌آید
۳۰. تاریخ هون‌ها و ترک‌ها - کتاب تاریخ عمومی هون‌ها، ترک‌ها،
مغول‌ها و تاتارهای دیگر نوشته دو ژین
۳۱. تاوریا - نام قدیمی شبه‌جزیره کریمه
۳۲. تریناکریا - سیسیل کنونی
۳۳. توسا - نیمف دریایی

۳۴. ثيوفيل الرهاوی ابن ثوما (۶۹۵-۷۸۵ میلادی)، رئیس منجمان خلیفه مهدی عباسی؛ مترجم آثار هومر از یونانی به سریانی
۳۵. داش اوغوز - اوغوز بیرونی
۳۶. دپه کوز یا تپه گوز - دیو تکچشم در اساطیر اقوام ترک
۳۷. دمیر دونلو - دارای لباس آهنین، زرهپوش
۳۸. دو ژین - ژوزف دو ژین (۱۷۲۱-۱۸۰۰ میلادی)، تاریخدان فرانسوی
۳۹. سلوس - ایزد خورشیدی
۴۰. سیسرون - مارکوس تولیوس سیسرون (۱۰۶-۴۳ پیش از میلاد)، خطیب، سیاستمدار و نویسنده رومی
۴۱. سیکلوپ - یکی از موجودات افسانه‌ای در اساطیر یونانی است. سیکلوپ‌ها غول‌هایی با یک چشم در وسط پیشانی هستند
۴۲. فاراقلینونی - نام جزیره‌ای است که سیکلوپ‌ها در آنجا زندگی می‌کردند
۴۳. فالج - از شخصیت‌های اساطیر سامی، یکی از دو پسر عابر از نوادگان سام و از نیاکان عبرانیان است
۴۴. فولیانت - کتابچه‌ای در اندازه فولیو. اندازه صفحات آن برابر با نصف یک ورق کتاب معمولی است
۴۵. قوجا - در متن کتاب دده قورقود بیشتر در معنای فرد دنیا دیده آمده است و پسوندی است برای نام اشخاص
۴۶. کاتانیا - یکی از شهرهای ناحیه سیسیل در کشور ایتالیا
۴۷. گایا - در اصل باید "گایی" خوانده شود. نام طایفه‌ایست از اوغوزها
۴۸. لابه - فیلیپ لابه (۱۶۰۷-۱۶۶۷ میلادی)، یسوعی، دانشمند فرانسوی
۴۹. لوپارا - جزیره‌ای در یونان
۵۰. لیکیه - دولتی در آسیای صغیر
۵۱. ماکروبیوس - آمبروسیوس تئودوسیوس ماکروبیوس (۳۹۵-۴۳۰ میلادی)، فیلسوف و زبان‌شناس رومی
۵۲. مغول - پدر بزرگ اوغوز خان

۵۳. موکنای - یک منطقه باستان‌شناسی در یونان واقع در حدود ۹۰ کیلومتری جنوب غرب آتن و در شمال شرقی پلوپونیس
۵۴. دیون کریستموس (۴۰-۱۲۰ میلادی)، ناطق، نویسنده، فیلسوف و مورخ یونانی الاصل روم باستان؛ مؤلف ۸۰ مونولوگ فلسفی. وی در این نطق‌ها به مسائل اخلاقی، سیاسی و اجتماعی می‌پردازد.
۵۵. نافلیو - شهری در یونان
۵۶. نپتون - خدای آب و دریا، یکی از اساطیر روم باستان
۵۷. خاطرات آسیا - کتاب *خاطرات آسیا در هنر و علوم* نوشته فون دیتس
۵۸. نیمف - الهه‌های کوچک طبیعت در اساطیر یونانی
۵۹. وال دی دئمونه - به معنای "وادی اهریمن" می‌باشد، در شمال کاتانیا است
۶۰. ولکان - رب‌النوع آتش و فلزکاری در اساطیر روم
۶۱. یاپاقلی - پر پشم، پشمین
۶۲. یادداشت‌ها - کتاب *یادداشت‌ها درباره اقوام ساکن در سواحل رود دانوب*، دریاهای سیاه و آزوف، خزر و قفقاز نوشته اشتربتر
۶۳. یوهان آلبرت فابریسیوس (۱۶۶۸-۱۷۳۶ میلادی) - زبان‌شناس آلمانی



مترجمین

پیش‌گفتار هاینریش فریدریش فون دیتس به عنوان "مقایسه
سیکلوپ تازه کشف شده اوغوز با سیکلوپ هومر" و حکایت
"بیان باب کشتن باسات تپه‌گوز را"

۱. زبان آذربایجانی – تلمان کاظم‌وف (دانشیار دانشگاه اسلاو باکو)،
روان حسن‌وف (مرکز بین‌المللی چندفرهنگ‌گرایی باکو، مشاور ارشد)
۲. زبان آلمانی – هاینریش فریدریش فون دیتس (خاورشناس و دیپلمات
برجسته آلمانی)
۳. زبان آواری – جمیله کیسروفسکایا (کارمند علمی انستیتوی زبان‌شناسی
نسیمی فرهنگستان ملی علوم آذربایجان)
۴. زبان ارمنی – غفار چخماقلی (دانشیار دانشگاه ارجیس ترکیه،
روزنامه‌نگار)
۵. زبان انگلیسی – آننا تومسون (نویسنده و مترجم)
۶. زبان اودی – رابرت میلی (رهبر "جامعه دینی آلبان-اودی"
آذربایجان، کارمند ارشد علمی دانشگاه دولتی باکو)، رافق دانگاری
(نماینده "جامعه دینی آلبان-اودی" آذربایجان، مترجم)

۷. زبان اوکراینی - مهمان سلمان اوف (کارمند سازمان ملی تلویزیون اوکراین، مترجم)، اولنا سمنچوک (ویراستار ادبی سازمان ملی تلویزیون اوکراین)
۸. زبان ایتالیایی - دانیل فرانزونی (کارمند دانشگاه جنووا ایتالیا، مترجم)
۹. زبان تاتی - رخشنده بایرام‌اوا (نماینده جامعه تات‌های آذربایجان، تاریخ‌دان)
۱۰. زبان تالشی - مهمان قاراحان اوغلو (شاعر، منتقد و مترجم)
۱۱. زبان ترکی - فکرت ترکمن (پروفسور دانشگاه اژه ترکیه)
۱۲. زبان چینی - لئی چن (کارمند روزنامه جوانان چین چاپ جمهوری خلق چین)
۱۳. زبان خینالیقی - ذاکر آقایف (نماینده جامعه خینالیق آذربایجان، مترجم)
۱۴. زبان روسی - صیفل حسن‌اوف (دانشیار دانشگاه اسلاو آذربایجان)
۱۵. زبان ژاپنی - تاکایوکی یوکوتا موراکامی (استادیار دانشگاه اوزاکا ژاپن)
۱۶. زبان عبری - ترانه حسین‌بالایوا (دانشیار دانشگاه دولتی باکو)، هاداس ملخ (آموزگار مدرسه شماره ۳ در اسرائیل، مترجم)
۱۷. زبان عربی - احمد سامی (دانشیار دانشگاه عین‌الشمس مصر، رئیس مرکز ارتباطات فرهنگی و آموزشی مصر در آذربایجان)

۱۸. زبان فارسی - محسن نقی‌صویلو (عضو وابسته فرهنگستان ملی علوم آذربایجان، پروفیسور)، شهلا عبداللهیوا (آرشیو اسناد سیاسی نهاد ریاست جمهوری آذربایجان، مشاور، دکترای فلسفه)
۱۹. زبان فرانسوی - میشل بزدمیر (پروفیسور دانشگاه ملی زبان‌ها و تمدن‌های شرقی فرانسه)، گولوش آقامحمدآوا (نویسنده)
۲۰. زبان کردی - فخرالدین پاشایف (رئیس مرکز فرهنگی کرد "روناهی" آذربایجان، مترجم)
۲۱. زبان گرجی - امیر محمدلی (شاعر، ناشر و مترجم)
۲۲. زبان لزیگی - صداقت کاظم‌آوا (نویسنده، سردبیر روزنامه سامور چاپ آذربایجان)
۲۳. زبان مجاری - اردلی ملیندا (ترک‌شناس، دانشیار دانشگاه اوتوو لورند مجارستان)
۲۴. زبان هندی - سودها سوارناکار (پروفیسور دانشگاه دولتی پارانیبا، برزیل)
۲۵. زبان یونانی - سعیده مهدی‌یوا (کارمند علمی دانشگاه اسلاو باکو، رئیس سازمان "آرگو"ی یونان در آذربایجان)

فهرست مطالب:

- دستور الهام علی‌یف رئیس‌جمهور جمهوری آذربایجان..... ۴
با ارادت به فون دیتس (پیش‌گفتار)..... ۷

هاینریش فریدریش فون دیتس

- مقایسه سیکلوپ تازه کشف شده اوغوز با سیکلوپ هومر..... ۱۱
کتاب دده قورقود: بیان باب کشتن باسات تپه‌گوز را..... ۴۳
درباره داستان کتاب دده قورقود..... ۶۵
درباره هاینریش فریدریش فون دیتس..... ۶۸
فهرست اعلام..... ۷۱
مترجمین..... ۷۵

*Nəşriyyat redaktoru - Əliş Ağamirzəyev
Texniki redaktor - Mətanət Qaraxanova*

«Mütərcim» Nəşriyyat-Poliqrafiya Mərkəzi

*Çapa imzalanıb: 05.11.2015. Format: 70x100 1/32.
Qarnitur: Palatino. Həcmi: 5 ç.v. Tiraj: 1000.*

*«Mütərcim» TM, Az1014, Bakı, Rəsul Rza, 125
Tel.: (+994) 596 21 44, e-mail: mutarjim@mail.ru
www.mutercim.az*